



■ اقتصاد

مراحل تکامل سازماندهی و مدیریت سرمایه‌داری

ف.م. جوانشیر • ۳۰ مهر ۱۴۰۵ • ۱۴۳ دقیقه

درباره این نوشتار

در بحث‌های قبلی، به ویژه در بحث از تئوری ارزش کار دیدیم که اقتصاددانان خادم سرمایه با چه طمطراقی مارکس را متهم می‌کردند که گویا اهمیت مهارت علم و مدیریت را در نظر نمی‌گیرد و گویا حضرات کشف عظیمی کرده‌اند که از مدیریت حرف می‌زنند.

فهرست

۳	 مقدمه
۴	 همکاری
۱۱	 تقسیم کار و مانوفاکتور
۱۳	 ماشینیسیم
۱۴	 ارزش‌دهی ماشین به محصول
۱۷	 پیامدهای استفاده سرمایه‌داری از ماشین
۱۸	 مقاومت در برابر نظم سرمایه‌داری
۲۲	 نبرد با ماشین

● معرفی نویسنده و درس‌گفتارهای کاپیتال

این سری مقالات، بخش‌هایی از درس‌گفتارهای کاپیتال نوشته فرج‌الله میزانی معروف به ف. م. جوانشیر است. فرج‌الله میزانی عضو باسابقه و بلندبالای حزب توده بود که در جریان یورش دوم به حزب در اردیبهشت ۶۲ دستگیر و نهایتاً در شهریور ۶۷ ناجوانمردانه توسط جمهوری اسلامی اعدام شد. در دوران زندان، او طی ۱۲۰ جلسه اقتصاد سیاسی و مشخصاً کاپیتال مارکس را آموزش می‌داد. این درس‌گفتارها در واقع مجموعه نوشته‌هایی است که او برای این جلسات آماده می‌کرد. نوشته‌هایی که سعی می‌کنند در عین توضیح کلیت و منطق سرمایه‌داری که ابتدا توسط مارکس به طور منسجم صورت‌بندی شده، آن را در بستر شرایط عینی ایران نشان دهد. درس‌های او همچنان بعد از گذشت چند دهه موضوعیت دارند.

ناگفته نماند که عمده مخاطبان او طلاب بودند، و با توجه به مخاطبانش و زمینه مذهبی ایران مخصوصاً در آن دوران، او سعی می‌کرد با آن‌ها با استفاده از ارجاعات مذهبی ارتباط بگیرد. کاری که امروز هم میان قشر مذهبی طبقه کارگر می‌تواند مفید باشد.

این درس‌گفتارها اخیراً به کوشش اکبر قنبری در سه جلد توسط «نشر نگاه معاصر» چاپ شده‌اند. لازم دیدیم که این دروس را منتشر کنیم چرا که باور داریم خواسته این مبارز شریف آموزش توده‌ها و دسترسی حداکثری آن‌ها به این مطالب بود.

یاد و خاطره جوانشیر شهید گرامی باد.

● یادآوری نویسنده

آنچه به خوانندگان تقدیم می‌شود کتاب تدوین‌شده‌ای نیست. یادداشت‌های شخصی است که این جانب همواره قبل از صحبت و بیان شفاهی آن‌ها را برای خودم تهیه می‌کنم تا زمینه بحث آماده باشد و بحث تا حد مقدور منظم‌تر انجام گیرد.

قصدم این بود که سر فرصت این یادداشت‌ها را واری و تدوین کرده به خوانندگان تقدیم کنم. ولی متأسفانه فرصت این کار نیست و حال که برخی از دوستان از روی نوار یا متن پیاده‌شده آن مطالب اقتصاد سیاسی را دنبال می‌کنند به همین یادداشت‌های شخصی و به همین صورت پراکنده و تصحیح‌نشده هم به گمانم می‌تواند سودمند باشد و به هر صورت کامل‌تر از متن پیاده‌شده نوارهاست.

هنوز از فکر تنظیم و تدوین یادداشت‌ها صرف نظر نکرده‌ام و خرسند خواهم شد اگر از خوانندگان محترم نظر انتقادی یا تکمیلی دریافت کنم و سرافراز خواهم بود اگر از توصیه‌های دوستانه علمی دریغ نمایند و از نقایص احتمالی یادداشت‌ها فقط به عنوان اینکه هنوز تدوین نشده آسان نگذرند و نظر و توصیه خود را تذکر دهند تا در تدوین احتمالی مورد استفاده قرار گیرد.

مقدمه

در بحث‌های قبلی، به ویژه در بحث از تئوری ارزش کار دیدیم که اقتصاددانان خادم سرمایه با چه طمطراقی مارکس را متهم می‌کردند که گویا اهمیت مهارت علم و مدیریت را در نظر نمی‌گیرد و گویا حضرات کشف عظیمی کرده‌اند که از مدیریت حرف می‌زنند.

حال ببینیم مارکس در کاپیتال با چه دقتی مراحل تکامل سازماندهی و مدیریت تولید و به ویژه سازماندهی و مدیریت سرمایه‌داری تولید، هدف‌های این مدیریت، کاربرد و نتایج حاصله از این مدیریت و همچنین تأثیر علوم، فنون و مهارت‌ها را در تولید بررسی کرده و عواقب کاربرد سرمایه‌داری آن را افشا می‌کند.

در فصل‌های یازدهم تا شانزدهم جلد اول کاپیتال که جمعاً ۱۸۰ صفحه است این موضوع بررسی شده که ۲۶ درصد جلد اول کاپیتال را تشکیل می‌دهد و این نشانه اهمیتی است که مارکس به این مسأله قائل بوده است. هیچ‌یک از مدعیان اهمیت مدیریت و اهمیت ماشین یک صدم کار مارکس را در این زمینه انجام نداده‌اند. آن‌ها فقط یک حرف را تکرار می‌کنند: حاصل زحمت کارگر را به سرمایه‌دار بدهید زیرا آقای سرمایه‌دار مدیریت می‌کند. اما مارکس سازماندهی کار، استفاده از مدیریت و هم چنین کاربرد ماشین را با دقت و طی تکامل تاریخی آن بررسی می‌کند و محدودیت مدیریت سرمایه‌داری و محدودیت کاربرد ماشین در نظام سرمایه‌داری و عواقب سلطه سرمایه‌داری را نشان می‌دهد.

حال به بررسی تکامل سازماندهی کار در مؤسسات سرمایه‌داری و به همراه آن مدیریت سرمایه‌داری، آن طور که مارکس آن را در کاپیتال نشان داده است می‌پردازیم و به عنوان مقدمه یادآوری می‌کنیم که کشور ما این مراحل تکامل را به طور کامل از سر نگذرانده است. سرمایه‌داری در کشور ما نظام وارداتی است و از صد سال

پیش به همراه گسترش سلطه استعماری آمده است و در این وقت سرمایه‌داری در کشورهای استعمار جو مراحل اولیه تکامل را پیش‌تاز سر گذاشته بود و به مرحله انحصاری - امپریالیستی وارد می‌شد. از اینجا است که سرمایه‌داری در کشور ما به صورت انعکاس ناقص و معیوب مناسبات جاافتاده کشورهای استعماری شروع به رشد کرد و ناقص الخلقه از آب درآمد.

با این حال در جامعه ما و اقتصاد ما با کمی دقت می‌توان آشکال گوناگون مؤسسات سرمایه‌داری را دید و چه بسا می‌توان آشکالی از سازماندهی کار را در کشور ما یافت که در کشورهای پیشرفته دهه سال پیش از میان رفته است.

همکاری

نخستین و ساده‌ترین شکل مؤسسه سرمایه‌داری عبارت است از همکاری. همکاری عبارت است از یک مؤسسه سرمایه‌داری که در آن تعداد کارگر مستقل از هم و بدون اینکه تقسیم کاری میان آن‌ها انجام گرفته باشد، کار می‌کنند و هر کدام مستقلاً محصول معینی را به طور کامل تولید می‌کنند. مثلاً سرمایه‌دار تعدادی پیراهن دوز را استخدام کرده در یک کارگاه به کار می‌گیرد و هر کدام از آن‌ها خودشان پارچه را بریده و دوخته و همه کارش را خودشان مستقلاً انجام می‌دهند و پیراهن حاضر را تحویل سرمایه‌دار می‌دهند.

این مؤسسه سرمایه‌داری ظاهراً مثل یک دکان پیشه‌وری است و فقط از لحاظ کمی با آن تفاوت دارد. پیشه‌ور خودش تنه‌است و اینجا چندین استادکار با هم کار می‌کنند. ولی هر کدام مستقلاً، درست همان طور که در دکان خصوصی خودشان کار می‌کردند.

در نظر سرمایه‌دار هم این مؤسسه، در نظر اول با دکان پیشه‌وری فقط تفاوت کمی دارد. اضافه ارزشی که سرمایه‌دار تصاحب می‌کند مساوی است با اضافه ارزشی که هر کارگر - یا استادکار - تحویل می‌دهد، ضرب در تعداد کارگران استخدام شده. به ظاهر تفاوتی میان دکان پیشه‌وری و مؤسسه همکاری سرمایه‌داری به نظر نمی‌رسد. برای تولید کالا چه فرق می‌کند که یک نفر ۱۲۰۰ ساعت انفراداً کار کند و یا ۱۲۰ کارگرمدت ۱۰ ساعت مجتمعاً زیر فرمان یک سرمایه‌دار کار کنند. به عبارت دیگر چه فرق می‌کند که یک پیراهن دوز طی شش ماه ۱۸۰ پیراهن بدوزد و یا ۱۸۰ پیراهن زیر رهبری و به فرمان سرمایه‌دار و در یک روز ۱۸۰ پیراهن بدوزند؟

با وجود این تشکیل مؤسسه همکاری تغییر مهمی ایجاد می‌کند و کار یک روزه ۱۸۰ پیراهن دوز که زیر فرمان یک سرمایه‌دار کار می‌کنند با کار ۱۸۰ روزه یک پیراهن دوز تنها متفاوت است و حتی اگر شیوه کار آن‌ها هم تغییر نکرده باشد اشتغال هم زمان عده زیادی از کارگران تغییر مهمی در روند کار به وجود می‌آورد. یک مؤسسه سرمایه‌داری بر پایه همکاری ساده هم که تشکیل شده باشد با دکان پیشه‌وری تفاوت کیفی دارد.

قبل از همه به این دلیل که در دکان پیشه‌وری اضافه ارزش تولید نمی‌شود و مؤسسه سرمایه‌داری درست برای تولید اضافه ارزش ایجاد شده است.

علاوه بر این تفاوت ماهوی تفاوت‌های دیگری هم میان یک دکان پیشه‌وری و یک کارگاه سرمایه‌داری هست. از جمله:

یک. کارگاه سرمایه‌داری در بخشی از وسایل تولید و مواد اولیه صرفه جویی می‌کند مثلاً ساختمان کارگاه که کارگران در آن کار می‌کنند، بناهای انبار مواد اولیه و غیره، ظروف و دستگاه‌هایی که مورد استفاده جمعی است و خلاصه بخشی از وسایل تولید مشترکاً مصرف می‌شود و در نتیجه ارزش سرانه آن‌ها که به هر کارگر می‌رسد کاهش می‌یابد. اگر ۱۸۰ پیراهن دوز هر یک جداگانه کار می‌کردند به ۱۸۰ دکان و انباری احتیاج داشتند و هر یک می‌بایست همه دستگاه‌های لازم را برای خودشان داشته باشند همه می‌بایست دکان خود را گرم کنند. برای روشنایی چراغ روشن کنند و غیره. اما وقتی این ۱۸۰ پیراهن دوز برای یک سرمایه‌دار کار می‌کنند او همه آن‌ها را در یک کارگاه جمع می‌کند که مسلماً وسعت آن ۱۸۰ برابر یک دکان پیراهن‌دوزی نیست و معمولاً این کارگاه‌ها آنقدر کوچکند که در آن حتی فضای کافی برای تنفس وجود ندارد. اما اگر این جنبه را بگیریم و تصور کنیم که کارگاه با اصول بهداشتی تهیه شده با این حال فضای لازم ۱۸۰ برابر یک دکان نیست و صرفه‌جویی قابل ملاحظه‌ای خواهد شد. نظیر همان است صرفه‌جویی در سوخت، برق و سایر وسایل مشترک - بسیاری دستگاه‌ها و ابزار کار دائماً مورد نیاز نیستند ولی پیراهن‌دوز انفرادی مجبور است آن‌ها را داشته باشد. سرمایه‌دار برای ۱۸۰ پیراهن‌دوز، به جای ۱۸۰ دستگاه از این نوع ابزارها، مثلاً ۱۰ دستگاه خریداری می‌کند. به این ترتیب همکاری ساده تولیدکنندگان سبب صرفه‌جویی قابل ملاحظه‌ای می‌شود و ارزش واحد کالا را پایین می‌آورد ولو اینکه حتی بارآوری کار زیادتر نشده باشد.

دو. همکاری ساده تعداد زیادی از کارگران زیر فرمان واحد امکان می‌دهد کارهایی انجام شود که از عهده تکتک آن کارگران خارج است.

مارکس می‌گوید:

» هم‌چنان‌که نیروی حمله یک اسواران و یا قدرت مقاومت یک هنگ پیاده با حاصل جمع حمله و مقاومتی که هر فرد سوار یا پیاده منفرداً بروز می‌دهد از نظر اساسی متفاوت است همان‌طور هم مجموع نیروهای مکانیکی کارگران منفرد از نیروی جمعی، که دست‌های متعدد ضمن یک عمل همزمان و مشترک، مانند بلند کردن بار، پیچاندن دسته و یا برداشتن مانعی از سرراه خود بروز می‌دهند متمایز است.

... در اینجا فقط صحبت از بالا بردن نیروی بارآور فردی به وسیله همکاری نیست، بلکه سخن بر سر

آفرینش آن‌چنان نیروی بارآوری است که به خودی خود و نفساً بایست نیروی جمعی باشد. 1

« بلند کردن بار سنگین مثال خوبی است. یک تن بار را یک نفر نمی‌تواند بلند کند اما صد نفر به سادگی بلند می‌کنند. یعنی صد نفر با همکاری ساده قادر به انجام کاری هستند که صد تا یک نفر هرگز قادر به انجام آن نمی‌شدند.

همکاری ساده در کشاورزی ماهیت خود را به خوبی بروز می‌دهد. به ویژه در موقع درو که محصول باید در مدت کوتاهی جمع‌آوری شود. تعداد زیادی دروگر یا پنبه‌چین قادرند مزرعه‌ای را به سرعت درو کنند و محصول را جمع کنند و مانع از آن شوند که تغییرها به محصول ضرر بزند. اینجا دیگر حساب عددی درست نیست نمی‌توان گفت که کار صد نفر در یک روز مساوی است با کار یک نفر در صد روز.

سه. نکته دیگری که در همکاری ساده اهمیت دارد عبارت است از پیدایش کار متوسط اجتماعی در درون یک کارگاه یعنی قبل از آنکه محصول به بازار عرضه شود.

ضمن بحث از تئوری ارزش - کار گفتیم که تولیدکنندگان منفرد، هرکدام جداگانه کالایی را تولید می‌کنند و تنها در بازار است که در رقابت میان تولیدکنندگان سطح کار متعارف اجتماعی پدید می‌آید. اگر تولیدکننده‌ای خیلی بیشتر از آنچه اجتماعاً لازم است برای تولید یک کالا وقت صرف کند زمان کار لازم انفرادی وی به طور قابل ملاحظه‌ای در زمان اجتماعاً لازم یا از زمان کار متوسط منحرف می‌گردد.

حال در یک مؤسسه سرمایه‌داری که بر اساس همکاری ساده سازمان یافته حد متوسط کار اجتماعی تا حدود زیادی در خود مؤسسه پدید می‌آید. طبیعی است تولیدکنندگانی که مزدور سرمایه شده‌اند شخصیت متفاوتی دارند! یکی ماهرتر و چابک‌تر و دیگری کم‌مهارت و کندکار است. یکی در روز یک پیراهن می‌دوزد دیگری در سه روز یک پیراهن و سومی در ده روز یک پیراهن. این انحراف‌ها از حد متوسط همدیگر را خنثی می‌کنند و کارگاه می‌تواند روی کار متوسط حساب کند و بداند که با ۱۸۰ کارگر روزانه مثلاً ۱۸۰ پیراهن تولید خواهد کرد.

هر آدم معمولی می‌داند که استعداد و مهارت کارگران و شخصیت انسان‌ها با هم متفاوت است و سردمداران ضد دانش اقتصاد سرمایه‌داری که در تئوری ارزش - کار آن‌همه درباره مهارت و شخصیت افراد جنجال می‌کنند آمریکا را کشف نکرده‌اند، اما در عین حال در سرمایه‌داری - که ارباب همین دانشمندان است - به خوبی می‌داند که در هر مؤسسه‌ای سطح متوسط کار وجود دارد. هر صاحب مزرعه‌ای می‌داند که صد دروگر - صرف نظر از تفاوت‌های فردی که دارند - روزانه چند جریب گندم درو می‌کنند و چند کیلو پنبه می‌چینند و یا چقدر خاک برداری می‌کنند. این ارقام معمولاً برای هر صد کارگر - صرف نظر از اینکه کارگران چه کسانی باشند شبیه هم است و به کار اجتماعاً لازم نزدیک می‌شود.

چهار. تماس اجتماعی یک گروه از کارگران که همکاری ساده‌ای با هم دارند موجب یک نوع هم‌چشمی و انگیزش جوهر حیاتی کارگران می‌شود و استعداد انفرادی افراد را بالا می‌برد به طوری که اصول کار جمعی آنها بیشتر از حاصل جمع کار انفرادی آنهاست.

ما در بحث از تئوری ارزش - کار از مهارت و استعداد تک تک تولید کنندگان صحبت کردیم. اما امکان آن را نداشتیم که این مطلب را توضیح دهیم زیرا هنوز مقدمات آن فراهم نبود. اینک با یادآوری یک بار دیگر توجه شما را به دقت و پیگیری نظریه اقتصادی مارکس جلب می‌کنم.

اقتصاددانان مدافع سرمایه، به طوری که دیدیم از این نوع جنجالها - که گویا مارکس اهمیت ابتکار و مهارت در مدیریت و غیره را در نظر نگرفته است شروع کردند اما وقتی خودشان خواستند نظریه‌ای بیابند ارزش کالا را ناشی از ندرت یا مطلوبیت نهایی دانستند که اصلاً کمترین ربطی به تولید ندارد تا چه رسد به مهارت و ابتکار

تولید کننده و مدیریت تولید. اگر از آنها بپرسید آقایان آنهمه جوش و خروش شما درباره اهمیت مهارت و هنر و استعداد انسانها کجا رفت؟ و چطور از ندرت و مطلوبیت سردرآورد پاسخ آن را به نیروهای انتظامی مراجعه می‌دهند.

اما مارکس که ارزش مبادله‌ای کالا را ناشی از کار مولد می‌داند، پیگیرانه همین کار مولد را در مراحل مختلف دنبال می‌کند و چگونگی پرورش و تأثیر مهارتها، نقش مدیریت و سازماندهی کار، شکوفا شدن یا پژمردن استعمارها را با موشکافی تمام بررسی می‌کند. انگیزش جوهر حیاتی انسانها در موقع کار جمعی و افزایش استعداد، و مهارت آنها نخستین نکته‌ای که مارکس در این زمینه بیان می‌کند.²

پنج. همکاری ساده آغاز سازماندهی سرمایه‌داری کار و آغاز مدیریت سرمایه‌داری است. شیوه تولید سرمایه‌داری عملاً آنگاه آغاز می‌شود که یک سرمایه انفرادی تعداد هرچه بزرگ‌تری از کارگران را در زمان واحد به کار بگمارد و بنابراین دامنه تولید گسترده‌تر شود. کارگاه‌های کوچک با یکی دو کارگر، کارگاه‌های سرمایه‌داری نیست. دکان پیشه‌وری است. سرمایه‌داری وقتی است که تعداد هرچه بزرگ‌تری از کارگران زیر فرمان سرمایه‌دار واحدی کار می‌کنند.

کارگران نمی‌توانند با هم کار کنند مگر اینکه با هم باشند. بنابراین جمع بودن آنها در محلی مشخص شرط همکاری آنهاست. اما اگر جامعه سرمایه‌داری باشد شرط اینکه عده‌ای کارگر در یک جا جمع بوده و با هم کار کنند این است که آنها مزدور یک سرمایه‌دار باشند و سرمایه‌دار نیروی کار آنها را همزمان خریده و هم به کار انداخته باشد. (البته اگر جامعه سرمایه‌داری نباشد باز هم همکاری وجود دارد اما شرط ضروری آن مزدوری نیست. در جامعه‌های پیشرفته آینده همکاری کارگران طبعاً وجود خواهد داشت و گسترش هم خواهد یافت از جمله همکاری تولیدکنندگان در تعاونی‌ها از بهترین نوع همکاری است) پس تعداد کارگرانی که در نظام سرمایه‌داری می‌توانند با هم همکاری کنند در درجه اول مربوط به مقدار سرمایه‌ای است که سرمایه‌دار منفرد به کار انداخته است. هرچه سرمایه بیشتر باشد تعداد کارگرانی که با هم کار می‌کنند بیشتر است. به علاوه تعداد کارگرانی که با هم همکاری می‌کنند مربوط به نسبت تقسیم سرمایه به ثابت و متغیر است. هرچه سرمایه متغیر بیشتر باشد تعداد کارگرانی که با هم کار می‌کنند بیشتر خواهد بود.

بنابراین در اقتصاد سرمایه‌داری، این خود کارگران نیستند که تصمیم به همکاری می‌گیرند. شرط همکاری آنها استخدامشان از طرف سرمایه‌دار است، یعنی همکاری سرمایه‌داری موکول به این است که کارگران نه برای خود که برای سرمایه‌دار کار کنند و زیر فرمان باشند همکاری تعدادی کارگر خواه ناخواه مدیریتی را ایجاد می‌کند. پیشه‌ور تنها نیازی به مدیر نداشت خودش آقای خودش و نوکر خودش بود. اما وقتی تعداد زیادی کارگر با هم کار می‌کنند طبعاً باید هماهنگ کنند، و مدیری وجود داشته باشد اگر همکاری کارگران همکاری آزاد و تعاونی هم باشد به مدیریت نیاز دارند.

منتها در نظام سرمایه‌داری مدیریت کار با فرمانفرمایی سرمایه توأم می‌شود و سرمایه‌داری قیافه پلید فرمانروایی خود را زیر نام مدیریت پنهان می‌کند.

توجه کنید! بدون همکاری عده قابل ملاحظه‌ای کارگر تولید پیشرفت نمی‌کند. در جامعه سرمایه‌داری هم همکاری عده قابل ملاحظه‌ای کارگر ممکن نیست مگر اینکه آن‌ها به استخدام سرمایه درآمده و در فرمان سرمایه‌دار باشند. از اینجا است که نوع خاص مدیریت یعنی مدیریت سرمایه‌داری پدید می‌آید و گسترش می‌یابد که در واقع مدیریت نیست حاکمیت و فرمانروایی سرمایه است و همین فرمانروایی سرمایه به ضرورت پیشرفت روند کار و به شرط تولید بدل می‌شود.

مارکس می‌نویسد:

» هر کاری که مستقیماً به طور اجتماعی یا بالاشتراک در مقیاس بزرگی انجام می‌شود کم و بیش احتیاج به مدیریت دارد تا فعالیت‌های انفرادی را هماهنگ کند و آن وظایف عمومی‌ای را که از تحرک مجموع دستگاه تولیدکننده ناشی می‌شود و متفاوت از حرکت ارگان‌های مستقل آن است، انجام دهد. یک نفر و بولون‌زن تنها، خود خویشتن را رهبری می‌کند ولی یکی ارکستر احتیاج به رهبر دارد. این وظیفه رهبری، مراقبت و وساطت، به مجرد اینکه کار تحت اختیار سرمایه جنبه همکاری پیدا می‌کند به عهده سرمایه‌دار قرار می‌گیرد و به مثابه وظیفه خاص سرمایه، وظیفه رهبری دارای ویژگی‌های خاص خود می‌شود.³

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، مسأله مدیریت از دید مارکس دور نیست. او از نزدیک و بسیار هم با دقت مسأله مدیریت را گام به گام بررسی می‌کند. اختلافی که در این باره با مدافعین سرمایه‌داری دارد این است که آن‌ها اولاً ویژگی‌های مدیریت سرمایه‌داری را عیناً عبارت است از مدیریتی معرفی می‌کنند که به طور طبیعی از روند اجتماعی کار ناشی می‌شود و ثانیاً اضافه ارزش را به معنای بهره‌کشی از کارگر نمی‌دانند و مدعی‌اند که حاصل مدیریت سرمایه‌داری است.

اما مارکس مدیریت به معنای سازماندهی روند کار اجتماعی را از مدیریت سرمایه‌داری جدا کرده، ویژگی‌های مدیریت سرمایه‌داری را افشا می‌کند. برای اینکه ماهیت مدیریت سرمایه‌داری را به درستی درک کنیم یک بار دیگر باید به ماهیت تولید سرمایه‌داری و خصلت دوگانه آن توجه کنیم.

تولید سرمایه‌داری، چنان‌که می‌دانیم یک هدف و یک وسیله دارد. هدف تولید سرمایه‌داری ایجاد اضافه ارزش است و وسیله آن تولید کالا. زمانی که تک‌سرمایه‌داری یک کارگاه ایجاد می‌کند فقط یک مقصود و یک هدف را دنبال می‌کند و آن اینکه از این کارگاه سود ببرد و سرمایه‌اش افزایش پیدا کند. اینکه سرمایه‌دار در این کارگاه کالای معینی را هم تولید می‌کند هدف او نیست. وسیله اوست.

به عبارت دیگر در هر مؤسسه سرمایه‌داری اولاً اضافه ارزش تولید می‌شود که مؤسسه به خاطر آن ایجاد شده است. ثانیاً کالایی تولید می‌شود که فقط حامل اضافه ارزش است و وسیله‌ای که از طریق آن اضافه ارزش به سرمایه‌دار می‌رسد.

به عنوان مثال، اگر سرمایه‌داری یک کارخانه تولید پوشاک یا اتوموبیل تأسیس کند، هدف واقعی او تولید سود است و پوشاک یا اتوموبیل فقط زمانی و در حدودی نظر سرمایه‌دار را به خود جلب می‌کند که حاصل سود باشد.

این خصلت دوگانه تولید سرمایه‌داری، در مدیریت سرمایه‌داری هم به طور کامل منعکس می‌شود. مدیریت واقعی سرمایه‌داری عبارت است از ایجاد شرایط برای تولید سرمایه‌داری یعنی بهره‌کشی از کارگران. در کنار آن، به خاطر آن و در حدودی که برای تأمین این هدف ضروری است، سرمایه‌دار مدیریت تولید محصول را هم انجام می‌دهد.

از اینجا است که مدیریت سرمایه‌داری، غیر از مدیریت تولید به معنای اعم کلمه است. ویژگی‌های مدیریت سرمایه‌داری عبارت است از:

۱. تشدید بهره‌کشی – از آنجا که هدف تولید سرمایه‌داری بیرون کشیدن اضافه ارزش و افزایش سرمایه است، مدیریت سرمایه‌داری باید در جهت این هدف یعنی در جهت تشدید بهره‌کشی باشد سرمایه‌دار کارها را طوری سازمان می‌دهد که سهم خود او هر روز بیشتر و بیشتر شود.
۲. سرکوب مقاومت کارگران – تشدید بهره‌کشی طبعاً با مقاومت کارگران روبرو می‌شود و هرچه تعداد کارگر بیشتر باشد مقاومت آن نیز بیشتر است مدیریت سرمایه‌داری باید مقاومت کارگران را بشکند.
۳. مراقبت از وسایل تولید – با توسعه تولید و استخدام هرچه بیشتر کارگران، وسایل تولیدی هم که سرمایه‌دار باید در اختیار کارگر بگذارد – یعنی سرمایه ثابت – بیشتر می‌شود. این وسایل، اگرچه وسیله کار کارگر است اما از نظر مالکیت نسبت به او بیگانه است. کارگر با مال غیر و روی مال غیر کار می‌کند و نسبت به حفظ آن دلسوزی ندارد. مدیریت سرمایه‌داری باید دائم مراقب باشد که کارگران وسایل تولید را به خوبی حفظ کرده و ارزش آن را به کالای جدید منتقل کنند.
۴. بیگانگی مدیریت نسبت به کارگران – در همکاری سرمایه‌داری، کارگران به عنوان مزدور سرمایه کار می‌کنند یعنی یک نیروی خارجی آن‌ها را به هم بسته و به کار واداشته است نه خودشان. فعالیت آن‌ها طبق نقشه سرمایه‌دار و به خاطر هدف‌های اوست که در عمل به صورت فرمانروایی سرمایه‌دار و اعمال اراده او تلقی می‌شود. مارکس می‌گوید:

» در مدیریت سرمایه‌داری از لحاظ مضمون دارای دو جنبه است؛ زیرا پروسه تولید خود دو جنبه دارد. از سویی روند اجتماعی کار است برای ساختن محصول و از سوی دیگر روند ارزش افزایی سرمایه است.

« مدیریت سرمایه‌داری از لحاظ شکل مستبدانه است. با تکامل همکاری در مقیاس بزرگ‌تر این استبداد به آشکال ویژه خود تکامل می‌بخشد. 4

مارکس توضیح می‌دهد که با افزایش تعداد کارگران، سرمایه‌دار وظیفه مراقبت را از گردن خود باز می‌کند و آن را به نوع ویژه‌ای از مزدوران واگذار می‌کند. همان‌طور که یک ارتش افسران عالی مرتبه و ارشد جزء و تعداد زیادی درجه‌دار دارد مدیریت سرمایه‌داری هم از خود سرمایه‌دار گرفته تعداد زیادی مدیر و مراقب و سرکارگر دارد که مراقب کارگرانند.

این مراقبت در واقع جزء روند تولید نیست اگر کار مال خود کارگر باشد هرگز نیازی به این ارتش انتظامی وجود ندارد. در تولید پیشه‌وری یا دهقان خُرده‌مالکی هم چنین چیزی نبود اما نظام بردگی این مراقبت را ایجاد می‌کرد و تعداد زیادی مأمور – چه بسا از میان خود بردگان – شلاق به دست مراقب برده‌ها بودند نظام سرمایه‌داری هم که نوع جدید بردگی است این ارتش مراقبین را دارد و هزینه سنگینی از این بابت به تولید اجتماعی تحمیل می‌کند که هزینه زایدی است و عجیب است که حضرات اقتصاددان مدافع سرمایه این ارتش زاید انتظامی را مدیریت تولید می‌نامند.

مارکس با اشاره به این به اصطلاح اقتصاددان می‌گوید که او وقتی شیوه تولید دهقانان یا پیشه‌وران را با تولید بردگی مقایسه می‌کند می‌گوید که در نظام بردگی ارتش محافظین و مراقبین که بر سر بردگان گمارده شده‌اند هزینه زایدند. اما همین اقتصاددان وقتی نوبت سرمایه‌داری می‌رسد:

» وظیفه مدیریتی را که از ذات روند تولید اجتماعی ناشی می‌شود با وظیفه مدیریتی که معلول خصلت سرمایه‌داری است در نتیجه در تضاد آشتی‌ناپذیر این روند سرچشمه می‌گیرد، یکی می‌شمارد. 5

مارکس اضافه می‌کند:

» سرمایه‌دار از آن جهت که مدیر صنعتی است سرمایه‌دار نیست بلکه از آن جهت سرفرماندهی صنعتی دارد که سرمایه‌دار است، سرفرماندهی صنعت به همان نحو خصیصه سرمایه می‌گردد که در زمان فئودالی سرفرماندهی جنگ و ریاست محاکمات خصیصه مالکین زمین بود. 6

در کشور ما تفاوت میان مدیریت ضروری تولید و مدیریت سرمایه‌داری را می‌توان تا حدودی در سیمای مدیریت مؤسسات دولتی و مدیریت مؤسسات خصوصی سرمایه‌داری دید.

پیش از انقلاب بسیاری از مؤسسات تولیدی در مالکیت سرمایه‌داران بزرگ بود که بخشی از آن‌ها پس از انقلاب ملی شد و مدیران دولتی به اداره آن‌ها پرداختند.

حال این دو مدیریت، یعنی مدیریت دولتی و مدیریت سرمایه‌داری را با هم مقایسه کنید؛ با آنکه بسیاری از مدیران دولتی ما با فرهنگ سرمایه‌داری پرورش یافته‌اند با این حال توجه اصلی آن‌ها در اداره مؤسسه معطوف به اجرای قوانین دولتی، برداشتن باری از دوش دولت، افزایش تولید به قصد خودکفایی است. این مسأله که فعالیت مؤسسه آن‌ها تا چه پایه به نفع کشور است و چه باید کرد که از وابستگی اقتصادی کاسته شود و چه باید کرد که وضع کارگران بهتر و تولید بهتر شود فکر آن‌ها را به خود مشغول می‌کند.

اما مدیران بخش سرمایه‌داری خصوصی فقط در فکر بالا بردن سوداند و برای رسیدن به این هدف از همه چیز می‌دزدند، در بازار سیاه دارد معامله می‌شود، حق کارگر را ناحق می‌کنند، کارگران را دسته‌جمعی از کار اخراج می‌کنند، به قانون و تأمین اجتماعی تن نمی‌دهند و غیره.

مدیریت دولتی به طور عمده متوجه اداره تولید است و مدیریت خصوصی متوجه نظارت بر کارگر و بیرون کشیدن اضافه ارزش و افزایش سود.

این واقعیت در اظهار نظرهای مقامات مسئول کشور نیز منعکس است و گاه مدیران دولتی به حق گله می‌کنند که مدیران بخش سرمایه‌داری بیشتر مورد حمایت حاکمیت جمهوری اسلامی است که سودآوری مدیریت بخش سرمایه‌داری را به رخ می‌کشند و توجه نمی‌کنند که مدیر دولتی با مدیر سرمایه‌داری تفاوت دارد. مدیر سرمایه‌دار به خاطر کسب سود دست به کارهایی می‌زند که مدیر دولتی آن را جرم می‌داند.

تقسیم کار و مانوفاکتور

همکاری ساده یعنی به کار واداشتن همزمان تعداد زیادی کارگر را برای انجام کار واحد. بررسی کردیم و گفتیم که این نوع همکاری میان انسان‌ها سبب بالا بردن بارآوری کار و انجام چنان کارهای بزرگی می‌شود که از عهده کار انفرادی خارج است. اینکه یادآوری می‌کنیم که این نوع همکاری خاص نظام سرمایه‌داری نیست. انسان‌ها از گذشته‌های بسیار دور به سودمندی همکاری پی برده بودند. از نخستین شکارهای جمعی گرفته تا تعاونی‌های اولیه کشاورزی و از کار اجباری بردگان گرفته تا همکاری‌های زمان سرمایه‌داری، اشکال مختلف همکاری ساده انسانی در تولید اجتماعی است. اهرام مصر را گروه‌های عظیم بردگان و دهقانان وابسته ساخته‌اند که شلاق بالای سر آن‌ها بود و مزارع و کشتزارهای بزرگ سرمایه‌داری در آمریکای لاتین نمونه‌های روشن همکاری سرمایه‌داری زمان ماست که در آن‌ها هزاران هزار مزدور در کشتزارهای عظیم با کار دستی و به طور جمعی به درو کردن، چیدن محصول پنبه، قهوه، موز و غیره مشغولند و به اصطلاح مدیریت سرمایه‌داری، یعنی مراقبت و سرکوب کارگران در حدی نزدیک به دوران بردگی برقرار است.

در همکاری ساده، تقسیم کار نیست و کارگران یا استادکاران، هرکدام به طور مستقل کار خود را تا آخر انجام می‌دهند.

مرحله تکامل یافته‌تر مؤسسه سرمایه‌داری، انجام تقسیم کار در درون مؤسسه است. یعنی به جای اینکه یک نفر، محصولی را به طور کامل از ابتدا تا انتها تهیه کند، فقط جزء کوچکی از کار را انجام می‌دهد. مثلاً برای تولید سنجاق قفلی یک نفر مفتول می‌کشد، دیگری آن را قطعه قطعه می‌کند، سومی قطعه را خم می‌کند، چهارمی سر مفتول را تیز می‌کند و غیره. از مجموع کار آن‌ها سنجاق ساخته می‌شود.

این مرحله از مؤسسات سرمایه‌داری را که قبل از پیدایش ماشین پدید آمد و به کار دستی کارگران و تقسیم کار میان آن‌ها متکی بود مانوفاکتور یا کارگاه دستی، کارخانه غیر ماشینی نامیده‌اند. امروز مانوفاکتور به این صورت وجود ندارد زیرا ماشین در مؤسسات حاکم شده است، اما از نظر تکامل سرمایه‌داری و به ویژه مسأله مهارت کارگران و مدیریت سرمایه‌داری بررسی مرحله مانوفاکتور اهمیت زیادی دارد که ما به ذکر کلیات آن می‌پردازیم.

تقسیم کار از یک سو سبب افزایش تولید است و بارآوری کار جمعی را بالا می‌برد و از سوی دیگر مهارت کارگر را به حداقل می‌رساند و او را به جزء کار، یعنی کسی که فقط یک جزء کوچکی از کاری را بلد است تبدیل می‌کند.

توضیح اینکه وقتی کار تقسیم شد، هرکس در انجام جزء کوچکی از آن مهارت فوق العاده پیدا می‌کند و می‌تواند آن را به سرعت انجام دهد. به علاوه در این حالت وقت کارگر برای تغییر ابزار و انتقال از کاری به کاری هدر نمی‌رود. او لازم نیست قیچی را زمین گذاشته و سوزن را بردارد و همواره یک ابزار در دست اوست و انگشتانش حرکت واحدی را مدام تکرار می‌کنند. تجربه نشان داده است که بارآوری کار در این صورت بسیار بالا می‌رود.

اما از طرف دیگر بر اثر این تقسیم کار، استادکار پیراهن دوز از میان می‌رود. پیراهن را نه یک نفر بلکه یک گروه از کارگران می‌دوزند. مهارت و تخصص پیراهن دوزی از این پس مال گروه است نه متعلق به یک نفر و هر یک از کارگران در انجام یک کار بسیار کوچک به اصطلاح متخصص می‌شوند. مثلاً متخصص دگمه دوزی، متخصص کوک زنی، متخصص زیگزاگ دوزی.

این نوع تقسیم کار، سبب افزایش شدت کار هم می‌شود. به علاوه بر اثر این تقسیم کار شور و جاذبه کار، لذت حاصل از انجام کار، از میان می‌رود، کارگر جزء کار دیگر آن استادکار با نشاط سابق که از زیر دستش اصول هنر و مهارت بیرون می‌آمد نیست. کسی است که کار کوچک و واحدی را به طور یکنواخت و با سرعت و مادام العمر تکرار می‌کند.

بر اثر گسترش تقسیم کار رفته رفته کارافزار هم تغییر می‌کنند و کارافزارهای تخصصی پدید می‌آیند که انجام یک کار جزئی را آسان‌تر و سریع‌تر می‌کنند.

در مانوفاکتور یک گروه از کارگران که مشترکاً محصولی را تولید می‌کنند و هر کدام جزئی از کار را انجام می‌دهند و در مجموع خود یک کارگر یا کارگر جمعی هستند که ده‌ها دست و چشم و پا دارد. در این کار جمعی، انجام هر کار جزئی مستلزم درجات مختلفی از آموزش و مهارت است و لذا همان طور که تقسیم کار پیدا می‌شود درجه بندی کارگر هم پدید می‌آید و تعداد کثیری از کارگران پیدا می‌شوند که اصلاً مهارتی ندارند.

تقسیم کار در کارگاه‌های سرمایه‌داری کشنده استعداد کارگر است. این تقسیم کار سبب می‌شود که مهارت جزئی کارگر مصنوعاً تقویت شود، و در عوض همه غرایز، استعدادهای بارآور او از میان بروند. کارگری که به جزء کوچکی از تقسیم کار بسته شده دیگر انسان نیست، پیچ و مهره کوچکی است از کارگاه سرمایه‌داری. این کارگر دیگر قادر به انجام کار مستقلی نیست. او فقط به عنوان مزدور سرمایه و به عنوان محصولی از گروه کاریک کارگاه سرمایه‌داری می‌تواند کار کند.

مارکس می‌گوید:

» نظر به اینکه کارگر مانوفاکتور (یعنی کارگاه دستی سرمایه‌داری) دیگر قادر نیست که طبق استعداد طبیعی خود کار مستقلی انجام دهد، فعالیت بارآور وی تنها به مثابه اسبابی از کارگاه گسترش سرمایه... تقسیم کار بر کارگر مانوفاکتور مهری می‌زند که وی را چون ملک طلق سرمایه داغ‌کوب می‌کند. 7«

توجه کنید!

در کارگاه سرمایه‌داری بر اثر تقسیم کار میان کارگران و به هم بستن آن‌ها به صورت یک گروه کار یا کارگن جمعی، نیروی بارآور بالا می‌رود، ۱۰۰ کارگر متشکل و سازمان یافته جزء کار تعداد به مراتب بیشتری محصول تولید می‌کنند تا ۱۰۰ کارگر منفرد که هر یک محصول کاملی تولید کنند. اما این افزایش بارآوری کار جمعی اولاً به بهای کشتن استعدادهای کارگر جزء کار تمام می‌شود و ثانیاً نتیجه افزایش بارآوری کار جمعی را سرمایه‌دار از آن خود می‌کند.

روشن است که مارکس با اصل تقسیم کار در مرحله معینی از تکامل تولید مخالف نیست. او می‌داند که جامعه خواه ناخواه از چنین مرحله‌ای می‌گذرد، آنچه مارکس روی آن تأکید می‌کند این است که اولاً این مرحله تکاملی را پایان دنیا حساب نکنیم و توجه داشته باشیم که جامعه سرمایه‌داری جاویدان نیست و جای خود را به سازمان کامل‌تر اجتماعی خواهد داد و باید بدهد، جامعه کامل تری که در آن انسان پیچ و مهره نیست. شخصیت مستقل است با رشدی همه جانبه (در جامعه پیشرفته آینده که مارکس آن را جامعه کمونیستی می‌نامد، تقسیم کار جزئی کنونی از میان خواهد رفت و انسان‌ها با به‌کارگیری همه استعدادهای خود چند حرفه‌ای خواهند بود).

ثانیاً مارکس مشت مدافعین سرمایه را باز می‌کند که از یک سو کشتن استعدادهای کارگران و بدل شدن کارگران به پیچ و مهره‌های کارگاه سرمایه‌داری را می‌ستایند و استقرار نظارت مطلق و حکمرانی مستبدانه سرمایه‌داری در داخل کارخانه را مدیریت نامیده و ضرور می‌شمارند، اما همین قدر که از استقرار نظم و نظارت و مدیریت واقعی سخن به میان آید ادعا می‌کنند که گویا نظارت اجتماعی مانع رشد و شکوفایی استعدادهاست و گویا بر اثر استقرار نظم اجتماعی انسان‌ها به پیچ و مهره بدل می‌شوند.

آن‌ها حکمرانی سرمایه را مدیریت می‌نامند و از آن دفاع می‌کنند و اما با مدیریت واقعی، به ویژه اگر در سطح جامعه باشد مخالفند.

(حال می‌توانیم به بحثی که در آغاز بررسی اضافه ارزش داشتیم برگردیم. اگر به یاد داشته باشید آن وقت گفتیم که عده‌ای از مدافعین سرمایه‌داری، اضافه ارزشی که سرمایه‌دار تصاحب می‌کند به حساب مدیریت او می‌گذارند. حال با بررسی دقیق‌تر مدیریت سرمایه‌داری می‌توانیم با دقت بیشتری نسبت به نظریات این حضرات قضاوت کنیم).

ماشینیسیم

مانوفاکتور – یا کارگاه‌های دستی سرمایه‌داری مبتنی بر تقسیم کار – حدود ۲۵۰ سال پیش شروع به تحول انقلابی کرد و با سرعت جای خود را به مرحله جدیدی داد که ماشینیسیم و صنعت بزرگ است. این تحول سریع در تاریخ به انقلاب صنعتی معروف است.

چنان‌که گفتیم در کارگاه‌های دستی تقسیم کار وسیعی در درون کارگاه انجام شد و کارگران به جزء کاران بدل شدند. کار به جایی رسید که مثلاً در تولید سوزن یا سنجاق مفتول فولادی از زیر دست ده‌ها کارگر می‌گذشت که هر کدام از آن‌ها عمل بسیار کوچکی روی مفتول انجام می‌دادند. این جزئی کاری، رفته رفته ابزار متناسب

با کار را هم پدید آورد و زمینه ساختن ماشین فراهم شد.

کارخانه ماشینی معمولاً از سه بخش تشکیل می‌شود، یکی نیروی محرک یا موتور دوم دستگاه انتقال و سوم ماشین‌های کارافزار که معمول کار را طبق هدف معینی تغییر می‌دهند. بخش اصلی ماشین، همین بخش کارافزار است. موتور یا نیروی مرکز بسیار مهم است اما تابع ماشین است. مثلاً چرخ خیاطی اگر موتور هم نباشد با حرکت دست و پای انسان هم کار می‌کند. هم چنین‌اند بقیه ماشین‌ها. صنعت بزرگ از ترکیب موتور و ماشین‌های کارافزار تشکیل می‌شود و یک هیأت ماشینی عظیم پدید می‌آورد.

ماشین کارافزار جای کارافزار ساده را می‌گیرد و برای انسان کار مراقبت و تحت نظر داشتن و اصلاح اشتباهات ماشین باقی می‌ماند. موتورهای نیروی محرکه حیوانی یعنی اسب و گاو و خر را می‌گیرد و در بسیاری موارد جای انسان را که با دست و پای خود، ماشین‌های اولیه را حرکت می‌داد، می‌گیرد.

پیدایش ماشین و تأسیس و به کار افتادن کارخانه‌های عظیم نیروی بارآور کار انسانی را به طور فوق‌العاده‌ای بالا می‌برد و مرحله کاملاً نوینی در تولید اجتماعی پدید می‌آورد.

ویژگی کاربرد وسیع ماشین این است که الزاماً به وسیله کار جمعی و مشترک کارگران کار می‌کند. در مراحل قبلی سرمایه‌داری یعنی در مرحله همکاری ساده، مرحله کارگاه‌های دستی هم، کار جمعی و مشترک کارگران وجود داشت، اما در مرحله ماشینی صنعت این کار مشترک به صورت یک ضرورت فنی در می‌آید که اجتناب ناپذیر است. این توده عظیم ماشین را که کارخانه‌ها را تشکیل داده جز با کار جمعی هزاران هزار کارگر نمی‌توان به کار انداخت، از سوی دیگر، همین توده عظیم ماشین و این سازمان تولیدی ماشین - کارخانه‌ای به مثابه شرط مادی تولید در برابر کارگر قد علم می‌کند. در این مرحله کارگر فقط به شرطی می‌تواند کار کند که به استخدام صاحب ماشین درآمده باشد به جز این راهی برای او موجود نیست.

و این وضع ما با گذشته تفاوت ماهوی دارد. پیش از سرمایه‌داری و به ویژه پیش از مرحله ماشینی تولید، استادکار می‌توانست در درون نظام صنعتی برای خود کار مستقلی پیدا کند، و با مایه‌ای اندک دکان و کارگاه مستقل خود را به کار اندازد. اما اینک در برابر او کوهی از ماشین‌های عظیم قد برافراشته و او پیچ و مهره کوچکی از آن است که جز با پذیرش مزدوری سرمایه، یعنی صاحب ماشین، راهی به سوی تولید ندارد.

ارزش‌دهی ماشین به محصول

در بررسی اضافه ارزش در این باره که ماشین و اصولاً سرمایه ثابت ارزش افزا نیست به تفصیل صحبت کردیم و گفتیم که سرمایه ثابت و از جمله ماشین، نمی‌توانند ارزشی بیش از ارزش خود به کالای جدید منتقل کنند و تازه انتقال این ارزش نیز موقوف به کار، کارگران است و جز با کمک نیروی کار زیده انسانی، ارزش ماشینی به کالای جدید منتقل نمی‌شود.

اینک با بررسی دقیق‌تر دو نکته را باید به آنچه گفتیم اضافه کنیم:

نخست اینکه انسان با کمک ماشین بخشی از نیروهای طبیعی را که قبلاً در اختیار او نبود به خدمت می‌گیرد. نیروی محرکه بخار، آب، انفجار گاز نفت، اتم و برق با کمک ماشین به خدمت انسان در می‌آید. این نیروها جزء نیروهای طبیعی هستند که مانند هوا به رایگان در خدمت انسانند، علم با کشف این نیروها و با اختراع ماشین‌هایی که قادر است این نیروها را مهار کرده به خدمت انسان بگمارد، در اینجا مانند نیروی طبیعی کار می‌کند. انسان یک بار کشف کرد که ریزش آب از یک بلندی می‌تواند چرخ را به حرکت آورد. این کشف قرن‌ها پیش انجام گرفته و از آن پس همواره انسان از آن استفاده می‌کند و امروز بر این اساس توربین‌های عظیم آبی می‌چرخند. انسان یک بار کشف کرد که عقربه مغناطیسی در میدان الکتریکی منحرف می‌شود و از آن پس موتورهای برقی بر اساس این کشف ساخته شده و ساخته می‌شود.

این کشفیات علمی، یک بار که انجام گرفتند و نیروی طبیعت را در خدمت انسان گذاشتند و دیگر تکرار استفاده از آن‌ها پیشیزی هم هزینه بر نمی‌دارد. نیروی طبیعی است که به رایگان در خدمت انسان است. ماشین در چنین مواردی کار ریه انسان را انجام می‌دهد. انسان برای تنفس به اکسیژن نیاز دارد و ریه تولیدکننده اکسیژن نیست. اما برای تنفس لازم است اگر ریه نبود انسان از موهبت طبیعی اکسیژن محروم می‌شد. نظیر همین است ماشین بخار و سایر موتورها که نیروی طبیعت را در خدمت انسان می‌گذارد.

مارکس می‌گوید:

» نیروهای طبیعی مانند بخار، آب و غیره که ضمیمه روند کار می‌شوند رایگان تمام می‌شوند ولی همان‌گونه که انسان برای تنفس احتیاج به ریه‌ای دارد، همان‌طور برای اینکه بتواند نیروهای طبیعی را به نحو بارآور به مصرف برساند، به ساخته‌ای از دست بشری نیازمند است چرخ لازم است تا از نیروی محرکه آب استفاده کند، ماشین بخار ضروری است تا بتواند از قابلیت ارتجاع بخار بهره‌مند شود.



از این جهت دانش همانند نیروهای طبیعی است. 8.

در جامعه سرمایه‌داری که بر اساس سلب مالکیت از انبوه مردم و استقرار مالکیت سرمایه‌داری بنا شده و همه وسایل تولید در انحصار سرمایه‌داران است، این موهبت طبیعی نیز به انحصار آن‌ها در می‌آید. بشر نیروی کار خود را بارآورتر می‌کند، اما حاصل زحمت او نصیب سرمایه‌دار می‌شود.

۲۰۰ سال پیش در هلند تعداد زیادی آسیای بادی ساخته شد که پره‌های آن با نیروی زیاد حرکت می‌کرد. پیدایش این آسیاها، جدل و دعوای شدیدی میان روحانیون، ملاکین و امپراتور پدید آورد. زیرا هر یک از آن‌ها خود را مالک باد می‌دانستند و می‌خواستند که از آسیاها مالیات باد بگیرند. روحانیون مسیحی خود را نماینده خدا در زمین معرفی می‌کردند و می‌گفتند باد مال آن‌هاست. ملاکین می‌گفتند آسیاها در زمین آن‌ها برقرار شده و باد آن نیز ملک آن‌هاست و امپراتور مدعی بود که هم ظل الله است و هم حاکم و مالک کل کشور؛ لذا باد به او تعلق می‌گیرد. از نتیجه این دعوا خبر ندارم اما در جامعه سرمایه‌داری این ادعا عملاً به سود سرمایه‌دار حل شده است. برای ما دعوای ملاکین و روحانیون و امپراتور هلند بر سر مالکیت باد مضحک می‌نماید. اما عادت کرده ایم که مالکیت نیروی بخار، نیروی گاز، نفت، برق، اتم و امثال آن را از آن سرمایه

بدانیم و توجه نکنیم که این نیروها طبیعی‌اند و رایگان باید در خدمت همه مردم باشند.

پس نخستین نکته در مورد ارزش دهی ماشین به محصول - که باید به آن توجه کرد - این است که ماشین نیروی بارآور کار را به طور فوق العاده افزایش می‌دهد و نیروهای طبیعی را به خدمت می‌گیرد و این موهبت و نعمت بزرگی است برای انسان‌ها. ولی نظام سرمایه‌داری که از همه مردم سلب مالکیت کرده این موهبت را هم از مردم می‌گیرد و از آن طبقه صاحب سرمایه می‌کند.

دومین نکته که در مورد ارزش دهی ماشین به محصول باید به آن توجه کرد این است که ارزش ماشین به تدریج و قطره قطره به محصول جدید منتقل می‌شود. ماشین آلات یک کارخانه در طی ده سال و گاه بیشتر از آن، به تدریج مستهلک می‌شود و ارزش آن‌ها به نسبت استهلاک به محصول جدید منتقل می‌شود. اما ماشین تا زمانی که از رده خارج نشده تقریباً مثل روز اول محصول می‌دهد. البته این امر تنها منحصر به ماشین نیست. هر وسیله کار این طور است. ارزش قیچی خیاطی هم به تدریج مستهلک می‌شود اما قیچی تا روزی که دور انداخته نشده می‌برد.

با این حال تفاوتی که از این حیث میان ماشین و ابزار دستی وجود دارد بسیار زیاد است. زیرا ابزارهای دستی ارزش کمی دارند و ماشین بسیار گران‌بهاست. فرض کنید ماشین آلات کارخانه‌ای به بهای ۱۰۰ میلیون دلار خریداری می‌شود که در عرض ده سال مستهلک شود. با این حساب در سال دهم که آخرین سال استهلاک است از ارزش ماشین ۹۰ میلیون دلار آن مستهلک شده و فقط یک دهم یعنی ده میلیون دلار باقی است ولی همین ماشین ده میلیون دلاری همان قدر محصول می‌دهد که روز اول - وقتی صد میلیون دلار ارزش داشت - می‌داد. به عبارت دیگر ماشین صد میلیون دلاری هر سال ده میلیون دلار از ارزش خود را از دست داده به ارزش محصول منتقل می‌کند اما همواره مانند ماشین صد میلیون دلاری مشغول کار است. پس میان ماشین به عنوان عامل ارزش آفرین و ماشین به عنوان عامل محصول ده تفاوت فاحش وجود دارد.

این تفاوت هم عیناً مانند نیروی طبیعی است که به رایگان در اختیار انسان است. مارکس می‌گوید:

» اگر از ماشین آلات و افزار آنچه را که به طور متوسط در روز خرج بر می‌دارند کسر کنیم... آنگاه می‌توان گفت که این هر دو، عیناً مانند نیروهای طبیعی‌ای که بدون کار انسان به خودی خود وجود دارند، مفت و مجانی کار می‌کنند... برای نخستین بار در صنعت بزرگ انسان این نکته را می‌آموزد که چگونه می‌توان محصول کار گذشته تجسم یافته خود را به مقیاس وسیع مانند نیروی طبیعت مجاناً به کار اندازد. ۹

اقتصاددانان سرمایه‌داری به این ویژگی ماشین توجه کرده‌اند. ریکاردو در این باره آن قدر پیش رفته که جزئی از ارزش را هم که ماشین به محصول منتقل می‌کند فراموش کرده و کار ماشین را به طور کامل با نیروهای طبیعت یکی می‌گیرد. اما اقتصاددان دیگری به نام ژان باتیست سه - که پدر اقتصاددانان عامی‌گرا است - ادعا کرد که اصولاً ماشین ارزش آفرین است. (اقتصاددانان عامی‌گرا به اقتصاددانانی گفته می‌شود که دفاع از سرمایه‌داری را هدف خود قرار داده‌اند و دانش اقتصاد را طوری تغییر می‌دهند که در خدمت سرمایه باشد)

در مورد ماشین هم، چنان‌که گفتیم خود ماشین ارزش افزا نیست، اما وسیله‌ای است که طبیعت را در خدمت انسان می‌گذارد و هرگاه مالکیت ماشین در انحصار سرمایه باشد، ادعا خواهد کرد که نیروهای طبیعت مال اوست و بهره‌دهنده است. درست مانند ملاکین و امپراتور و روحانیون هلند که ادعای مالکیت بر باد را داشته و بهره باد می‌خواستند.

پیامدهای استفاده سرمایه‌داری از ماشین

ماشین دستاورد بسیار مهم تکامل علوم و فنون است و ماشین حاصل زحمت و نبوغ تعداد کثیری از انسان‌هاست. البته هر ماشینی مخترعی دارد ولی هیچ ماشینی محصول زحمت یک فرد نیست. تا تکامل علوم و فنون زمینه‌ای فراهم نکرده باشد، تا جامعه به ماشین نیاز پیدا نکند و برای ساختن آن نیروها تجهیز نشوند زمینه‌سازی نکنند ماشین اختراع و ساخته نمی‌شود. این موضوع با گذشت زمان و پیشرفت علوم مسجل‌تر می‌شود امروز در رشته‌هایی چون رشته اتمی و الکترونیک و نظایر آن‌ها برای ابتدایی‌ترین تحقیقات هم وسایل آزمایشگاهی بخرنج و پیشرفته و کارمشتک ده‌ها و صدها نفر ضرورت دارد.

استفاده درست از ماشین می‌تواند از رنج روزانه انسان‌ها بکاهد و روزانه کار را کوتاه‌تر کند تا کارگران بتوانند با فراغ بال به امور فرهنگی و معنوی به امور خانوادگی و اجتماعی برسند و همه جانبه رشد کنند، استفاده از ماشین می‌تواند محصول ارزان و انبوه تولید کند و نیازهای انسان را به وسیع‌ترین شکل تأمین نماید.

اما استفاده سرمایه‌داری از ماشین درست نتیجه عکس می‌دهد. به جای آسان کردن کار انسان او را به پیچ و مهره ماشین بدل می‌کند و کار شاق و یکنواخت او را شاق‌تر و یکنواخت‌تر می‌کند، به جای کوتاه کردن روزانه کار، روزانه کار را به طور بی‌سابقه‌ای درازتر می‌کند، به جای تأمین زندگی انسان‌ها و تحکیم خانواده‌ها و ایجاد زندگی خوشبخت برای کودکان و زنان آنان را به وسعت بی‌سابقه‌ای به کار وامی‌دارد و در عوض توده‌های میلیونی کارگران را از کار بیرون ریخته به انسان‌های بیکار و زاید بدل می‌کند.

ماشین - اگر درست به کار برده شود - عامل خوشبختی و تأمین زندگی مادی انسان‌ها و زمینه‌ساز رشد فرهنگی و معنوی انسان‌هاست اما بر اثر کاربرد سرمایه‌داری ماشین، بدبختی توده‌های کارگر تشدید شده و فقر فرهنگی و فساد اجتماعی بی‌سابقه‌ای جامعه سرمایه‌داری را فرامی‌گیرد.

هرگاه ماشین منحصراً به مثابه وسیله ارزان کردن محصول مورد نظر قرار گیرد، آنگاه مرز استفاده از ماشین آلات عبارت است از آن خواهد بود که ارزش ماشین کمتر از کاری باشد که ماشین جای آن را می‌گیرد. اما سرمایه‌داری مرز دیگری برای استفاده از ماشین دارد. او ارزش ماشین را با کاری که ماشین جای آن را می‌گیرد مقایسه نمی‌کند، بلکه با ارزش نیروی کاری که ماشین جای آن را می‌گیرد مقایسه می‌کند. یعنی تا وقتی نیروی کار ارزان باشد، تا وقتی دستمزد کارگر پایین باشد سرمایه‌دار ماشین نمی‌خرد ولو اینکه یک ماشین بتواند کار چند ده‌رقمی چند صد نفر را انجام می‌دهد. سرمایه‌دار حساب می‌کند که آیا ماشین بخرد سود بیشتری خواهد برد یا کارگر استخدام کرده همان‌کار را با کار دستی انجام دهد. از اینجااست که در جامعه‌های سرمایه‌داری بخش بزرگی از کارهای شاق به دوش انسان‌هاست در حالی که می‌توان آن‌ها را به ماشین سپرد. در

پیشرفته‌ترین جامعه‌های سرمایه‌داری هنوز ماشین در کشاورزی و معدن و ساختمان کم است زیرا کارگران این رشته‌ها ارزان‌قیمت‌ترند.

در کشورهای عقب‌مانده جهان سوم و استفاده از ماشین باز هم کمتر است زیرا کارگر در این کشورها ارزان‌تر است.

۱. کار کودکان و زنان

یکی از مهم‌ترین پیامدهای کاربرد سرمایه‌داری ماشین جلب توده میلیونی به عنوان زنان و کودکان به کارخانه‌هاست.

چنانکه می‌دانیم هدف تولید سرمایه‌داری، تولید اضافه ارزش است و نه تولید محصول. در کارخانه‌های سرمایه‌داری محصول تولید می‌شود، اما سرمایه‌دار به این محصول فقط به عنوان حاصل اضافه ارزش نگاه می‌کند.

کاربرد ماشین، امکانات نوین و عظیمی در اختیار سرمایه‌دار می‌گذارد که اضافه ارزش هرچه بیشتری تولید کند. نخستین و مهم‌ترین این امکانات بالا بردن بارآوری کار و به خدمت گرفتن نیروهای طبیعی است که سبب کاهش ارزش نیرو و لذا افزایش اضافه ارزش نسبی است.

اما سرمایه‌دار به همین میزان – هر قدر هم بزرگ باشد که هست – قانع نیست و از هر امکان دیگری هم برای افزایش اضافه ارزش استفاده می‌کند که در مورد کاربرد سرمایه‌داری ماشین، استفاده از کار زنان و کودکان یکی از آن‌هاست.

ماشین کارهای سنگین را با نیروی موتور انجام می‌دهد و برای انسان مراقبت و دقت را باقی می‌گذارد و لذا کار با ماشین نیازمند نیروی عضلانی زیادی نیست اما به دقت و ظرافت نیاز دارد. در اینجا سرمایه‌دار بلافاصله این نتیجه را می‌گیرد که می‌توان از کار کودکان و زنان به وسعت استفاده کرد.

در نظام‌های پیشه‌وری پیش از سرمایه‌داری از نیروی کار کودکان و زنان از دو سو نیروی کار را ارزان می‌کند: یکی اینکه اصولاً کار کودک و زن ارزان‌تر است یک کودک خردسال مقدار کمتری غذا و لباس و جا احتیاج دارد کسی هم تحت تکفل او نیست. لذا ارزش نیروی کار او خیلی کم است. زنان هم در قیاس با مردان هزینه خوراک و پوشاک کمتری داشته، زنان نان‌آور خانواده هم به حساب نمی‌آیند. لذا ارزش نیروی کار آن‌ها کمتر از مردان است. به علاوه سنت جامعه این است که بازتولید نیروی کار آنان ارزان‌تر تلقی می‌شود و دیگر اینکه در ارزش نیروی کار هر کارگر مرد هزینه نگهداری افراد خانواده کارگر نیز می‌بایست به حساب آید وقتی زن و بچه کارگر خودشان کار کرده هزینه خود را تأمین کنند، دیگر در نیروی کار کارگر مرد هم نگهداری خانواده وارد نخواهد شد و ارزش آن پایین خواهد آمد. تا وقتی زنان و کودکان کارگران کار نمی‌کردند، دستمزد هر مرد می‌بایست برای اداره یک خانواده پنج نفری کفایت کند. حال که اعضای خانواده کار می‌کنند جمع کل دستمزدی که افراد شاغل یک خانواده می‌گیرند باید برای اداره خانواده کفایت کند. به این ترتیب ارزش نیروی کار کارگر بین خود او و اعضای خانواده‌اش تقسیم می‌شود.

اینکه کار زنان و به ویژه کار کودکان چه پیامدهای اجتماعی دارد، به هیچ وجه ذهن سرمایه‌دار را به خود مشغول نمی‌کند. زیرا هدف او فقط و فقط تولید اضافه ارزش است. سخنرانی‌های پر از تزویر و ریایی هم که نمایندگان سرمایه‌دار را به اهمیت خانواده و اخلاق و معنویت و غیره می‌کنند، فقط و فقط برگ ساطری است برای پوشاندن انحطاط اخلاقی و پوچی باورنکردنی جامعه سرمایه‌داری.

بسیاری از کودکان خردسال، که به کار کشیده می‌شوند، در همان سنین کودکی می‌پژموند و می‌میرند، آن‌ها هرگز فرصت نمی‌کنند و امکان نمی‌یابند که با حداقل فرهنگ و معنویت آشنا شوند. مارکس نمونه‌های فراوانی از عقب‌ماندگی فرهنگی کارگران خردسال انگلیس را از روی اسناد رسمی می‌آورد.

بازرسان رسمی از کودکان انگلیسی می‌پرسند: انگلستان کجاست، کودکان جواب پرت می‌دهند. پس از سال‌ها که از طرف دولت دستور داده می‌شود که کارخانه‌دارانی که از کار کودکان استفاده می‌کنند باید در محل کار برای آنان کلاس درس باز کنند، بسیاری از کارخانه‌داران یا اصلاً کودکان در سن تحصیل را استخدام نمی‌کنند و یا آن‌ها را به دست آموزگاران بی‌سوادی که خودشان سواد خواندن و نوشتن ندارند می‌سپارند و کلاس درس را در بیغوله‌هایی بدتر از طویله تشکیل می‌دهند.

کودکان خردسال بر اثر کار شدید، محیط غیر بهداشتی کار، کمبود مواد غذایی و پوشاک، گروه‌گروه می‌میرند. در یک منطقه مالاریا خیز باتلاق‌ها را خشک می‌کنند و مالاریا ریشه‌کن می‌شود. پزشکان امید دارند که مرگ و میر کودکان کمتر شود، اما زیاده‌تر می‌شود. تحقیق می‌کنند، معلوم می‌شود که به جای باتلاق‌ها کشتزارهای سرمایه‌داری پدید آمده و کارمزدوری طاقت‌فرسا در مزرعه به جان کودکان خردسال بدتر از مالاریا صدمه می‌زند. به کار گرفتن کودکان خردسال آن پرده ساطری را هم که سرمایه‌داری بر روی نظام بردگی خود کشیده می‌درد.

اینجا دیگر از قرارداد آزاد کار، میان کارگر و سرمایه‌دار هم نمی‌تواند در میان باشد. کودک خردسال اختیار خود را ندارد. او را والدینش می‌فروشند، عملاً برده‌فروش می‌شوند.

مارکس می‌نویسد:

ماشین واسطه ظاهری مناسبات سرمایه‌داری یعنی قرارداد بین کارگر و سرمایه‌دار را نیز از بنیاد منقلب می‌سازد. بر مبنای مبادله کالاها بدواً چنین فرض شده بود که سرمایه‌دار و کارگر به مثابه اشخاص آزاد و صاحبان مستقل کالا، که یکی دارنده پول و وسایل تولید و دیگری صاحب نیروی کار است، در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، ولی اکنون سرمایه اطفال صغیر و نیمه صغیر می‌خرد. در گذشته کارگر نیروی کار خودش را می‌فروخت که ظاهراً مانند شخصی آزاد اختیار نیروی کارش را داشت. اینک وی زن و کودک می‌فروشد و برده فروش می‌شود. 10

با گسترش کار ماشینی، به کار گماردن زنان هم وسعت می‌نماید. زیرا در کار ماشین نیروی عضلانی زیادی لازم نیست زنان با مزد کمتر و سر به زیرتر کار می‌کنند. یک سرمایه‌دار به سادگی، اعلام می‌کند که او استخدام زنان شوهردار را ترجیح می‌دهد زیرا آنها به خاطر معاش کودکان خود سر به زیرتر و مطیع‌ترند و با دقت بیشتری کار می‌کنند.

کشاندن زنان و کودکان با چنین وسعتی به کار در کارخانه‌ها، اساس خانواده‌ها را در هم می‌ریزد. بسیاری از مادران که مجبور به کار کردن هستند، امکان نگهداری از کودکان خود را ندارند. آنها کودکان خود را هفته به هفته نمی‌بینند، کودک در جایی و مادر در جاهای دیگر مشغول کار و از هم بیگانه‌اند. نمونه‌های فراوانی پیدا می‌شود که مادر برای نجات از دست کودکان می‌کوشد که هر طور شده آنها را دست به سر کند. انحطاط اخلاقی که در استثمار سرمایه‌داری کار زنان و کودکان ناشی می‌شود در اثر انگلس به نام وضع طبقات زحمتکش انگلستان به طرز درخشانی تصویر شده و مارکس نیز در کاپیتال با دلسوزی فراوانی پرده از این واقعیت تلخ جامعه سرمایه‌داری بر می‌دارد. در زیر جملاتی از کاپیتال را می‌آورم. مارکس جملات زیر را از یک سند تاریخی نقل می‌کند:

» بالا بودن نسبت مرگ و میر، صرف نظر از شرایط محلی به ویژه معلول آن است که مادران در خارج از خانه کار می‌کنند و از آنجاست که عدم مراقبت و بدرفتاری، از قبیل تغذیه ناروا، کم غذایی، به کار بردن ترکیبات ترپاک در غذای کودکان و غیره سرچشمه می‌گیرد. به علاوه این وضع موجب دوری و بی‌علاقگی طبیعی مادران نسبت به اولاد خود می‌شود و منجر به آن می‌گردد که عمداً کودکان خود را گرسنگی دهند یا مسموم نمایند.

زنان شوهر دار و دختران و پسران به طور گروهی با هم کار می‌کنند. یک سردسته آنها را یک جا اجاره می‌دهد این گروه‌های کارگری اغلب فرسنگ‌ها از دهات خود دور می‌شوند تا به محل کار خود بروند... عادت به زندگی از هم گسیخته و بی‌اعتنایی نسبت به نتایج وخیمی که از این نوع زندگی بی‌بند و بار و مستقل برای فرزندان آنها - که در خانه از بین می‌روند - به بار می‌آید و آنها را فاسد نموده است... 11

مارکس از روی یک سند رسمی وضع کارگران را در صنایع آجرپزی انگلیس نمونه می‌آورد، در این سند نوشته‌اند:

» محال است کودکی از برزخ یک آجرپزی بدون انحطاط اخلاقی بگذرد... کلمات زشتی که باید آن‌ها از آغاز لطیف‌ترین دوران کودکی خود بشنوند، هرزه‌ترین، ناشایسته‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین جملاتی که در میان آن از همه جا بی‌خبر وحشی بار می‌آیند، آن‌ها را برای بقیه عمر گمراه، زشت‌خو و بی‌بند و بار می‌سازد.

دسته‌های هفت نفری کارگران در یک کلبه می‌خواهند اعم از اینکه از یک خانواده باشند یا نباشند. مردان، پسران، دختران در همین کلبه می‌خواهند... نه اصول بهداشت مراعات می‌شود و نه شرایط نزاکت.

بزرگ‌ترین عیب سیستمی، که دختران جوان را در این نوع کار استخدام می‌کند این است که سیستم مزبور آن‌ها را از خردسالی و برای تمام عمر با تنفرانگیزترین تبه‌کاری دمساز و انباز می‌کند. آنان پیش از آنکه از طبیعت بیاموزند که زن هستند تبدیل به پسران خشن و بددهن می‌گردند. لباس آن‌ها مرکب از تکه‌پاره‌هایی است، ساق‌هایشان تا خیلی بالاتر از زانو لخت است، موها و صورتشان به گل آلوده است و چنین احوالی به آنان می‌آموزد که به هرگونه احساس فروتنی و حیا پشت پا بزنند. به هنگام غذاخوری در میان سبزه‌زارها دراز می‌کشند و پسرانی را که در کانال مقابل مشغول آب‌تنی هستند نگاه می‌کنند... و بالاخره وقتی کار دشوار روزانه به پایان برسد لباس بهتری می‌پوشند و به همراه مردان به آبجوفروشی می‌روند.

این امر که از آغاز طفولیت باده‌فروش، مستی در میان این قشر از کارگران رواج زیاد یافته کاملاً طبیعی است. 12

مارکس نمونه‌های فراوان دیگری از اسناد معتبر درباره شرایط طاقت‌فرسای کار زنان و کودکان مزدور و انحطاط اخلاقی و به هم ریختن خانواده در نظام سرمایه‌داری می‌آورد و از یک سند رسمی و معتبر این جملات را برجسته می‌کند:

» هیچ جای شگفتی نیست که نادانی و فساد درمیان جماعتی که بدین سان بار آمده‌اند از حد بگذرد... اخلاق آن‌ها به پست‌ترین درجات تنزل کرده است... عده بسیاری از زنان دارای فرزندان نامشروعند و برخی از این مادران چنان خردسالند که موجب وحشت آمارهای جنایی می‌شود. 13

این است نخستین اثر کاربرد ماشین در نظام سرمایه‌داری و این است نمونه‌ای از آن خانواده مقدسی که مدافعان مزدور سرمایه خود را در پشت آن پنهان می‌کنند تا به سوسیالیسم بتازند و ادعا کنند که گویا با سرنگونی سرمایه اساس خانواده سرنگون خواهد شد. در حالی که خود به خوبی می‌دانند که این سرمایه‌داری است که خانواده را از هم پاشیده است.

متأسفانه در کشور ما بررسی‌های جامعه‌شناسانه درباره وضع کودکان و زنان کارگر انجام نگرفته است. رژیم شاه که می‌خواست واقعیت را از چشم مردم پنهان دارد مانع از انجام چنین بررسی‌هایی بود. آمارهایی هم که داده شده کلی و بسیار ناقص است. مثلاً از مرگ و میر زیاد در میان کودکان آمار می‌دهند اما بررسی

نمی‌شود که عامل این مرگ و میر چپ‌ست و چه مقدار از آن نتیجه کار سنگین و بی‌غذایی است و فرزندان کدام طبقات‌اند که می‌میرند؟ سرمایه‌داران یا کارگران و دهقانان.

متأسفانه پس از انقلاب هم این سکوت ادامه دارد.

۲. تمدید روزانه کار

شاید در نظر اول عجیب باشد که کاربرد ماشین موجب افزایش روزانه کار گردد. زیرا ماشین محصول فراوان می‌دهد و امکان فراهم می‌کند که کار انسان اما آسان‌تر و روزانه کار کوتاه‌تر شود.

اما کاربرد سرمایه‌داری ماشین غیر از امکانات واقعی آن است و درست است که ماشین شرایط کوتاه کردن روزانه کار را فراهم می‌کند، اما کاربرد سرمایه‌داری آن، انحصاری کردن مالکیت آن، سبب افزایش فوق‌العاده روزانه کار است. تا پیش از پیمایش ماشین و گسترش کاربرد آن، چنان که در جلسه قبل گفتیم، روزانه کار کارگران ۱۲ ساعت بود و تازه این مدت کار را دولت به زور به کارگران تحمیل می‌کرد. اما با گسترش ماشین‌ساز روزانه کار کارگران به ۱۸ ساعت و کودکان و زنان به ۱۵-۱۶ ساعت رسید که ما در بحث قبلی از آن سخن گفتیم.

در نظام پیشه‌وری پیش از سرمایه‌داری، استادکار به ابزار کار خود مسلط بود، با پیدایش سرمایه‌داری کارگران اما تابع نظم سرمایه‌داری شد. اما تا وقتی هنوز ابزار کار همان ابزار قدیم پیشه‌وری بود کارگر به ابزار تسلط داشت و آن را به کار می‌انداخت. اما از وقتی ماشین پدید آمد و مالکیت آن در انحصار سرمایه‌دار قرار گرفت، کارگر به پیچ و مهره کوچک کارخانه بدل شد. حالا دیگر او بر ماشین مسلط نیست بلکه ماشین به او تسلط دارد. کارگر مجبور است به همراه ماشین کار کند، کارگر منفرد قدرت مقابله با صنعت بزرگ را در خود نمی‌بیند. استفاده از کار کودکان و زنان هم مزید بر علت است هر کس بخواهد حرفی بزند از کارخانه بیرون انداخته می‌شود.

۳. تشدید آهنگ کار

ما در جلسه گذشته درباره تمدید روزانه کار و محدودیت‌های آن صحبت کردیم و گفتیم که مقاومت کارگران و واکنش کل جامعه که بنیاد زندگیش به خطر افتاده بود، سرانجام روزانه کار را در ۱۰ ساعت و سپس در ۸ ساعت محدود کرد. اما طبیعی [است] که سرمایه‌داری دست از تلاش برای کسب اضافه‌ارزش و از جمله اضافه‌ارزش مطلق یعنی تمدید روزانه کار برنداشته و برنخواهد داشت و حال که تمدید روزانه کار به دشواری برخورده راه تشدید آهنگ کار را پیش می‌گیرد. کارگر را - در همان ۱۰ ساعتی که مشغول کار است - با چنان شدتی وادار به کار می‌کند که گویی ۱۸ ساعت و بیشتر کار کرده است.

کاربرد سرمایه‌داری ماشین زمینه تشدید آهنگ کار را فراهم می‌کند، نظام ماشینی سرمایه‌داری کارگر را به پیچ و مهره‌ای از ماشین بدل می‌کند و کارگر مجبور است متناسب با سرعت ماشین کار کند.

کارشناسان بهره‌کشی سرمایه‌داری انواع شیوه‌های به اصطلاح علمی را برای تشدید آهنگ کار اختراع کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها سیستم تایلور/فورد/هالسی/روان است. در این روش‌های به اصطلاح علمی دستمزد کارگر را طوری تعیین می‌کنند که او برای به دست آوردن دستمزد متوسط مجبور است هر روز بر سرعت کار خود بیفزاید و گرنه جریمه شده دستمزد کمتری خواهد گرفت و چه بسا از کار اخراج خواهد شد. در بسیاری از کارخانه‌ها سرعت کار ماشین‌ها را رفته رفته زیاد می‌کنند و کارگر مجبور است خود را با این سرعت تطبیق دهد. تشدید آهنگ کار آن چنان عرق کارگران را در می‌آورد و او را چنان خسته می‌کند که در همان روزانه کار به اصطلاح کوتاه شده ۸-۱۰ ساعت، همه نیروی فعال او مکیده می‌شود و کارگر عملاً قادر نیست که بیش از این مدت کار کند.

۴. سوانح ناشی از کار

کاربرد سرمایه‌داری ماشین سوانح ناشی از کار را به مقیاس عظیمی افزایش می‌دهد و می‌توان گفت که به یک معنا این سوانح را پدید می‌آورد. البته قبل از کاربرد ماشین هم بیماری‌های ناشی از کار در نظام سرمایه‌داری دستی وجود داشت. به خصوص بیماری‌هایی چون سل، فلج، پیری و مرگ زودرس و غیره که بر اثر شرایط غیر انسانی کار در میان کارگران شیوع داشت. اما ماشین به همراه خود تعداد زیادی سانحه ناشی از کار به همراه می‌آورد که بریدن دست و پا و کور کردن چشم و کشتن کارگر، از شایع‌ترین آن‌هاست. هرچه آهنگ کار شدیدتر می‌شود سوانح ناشی از کار بیشتر و بیشتر می‌شود تا جایی که در کشورهایی مثل آمریکا و انگلیس تلفات سالانه ناشی از کار بیش از تلفات آن‌ها در جنگ دوم جهانی است.

انگلستان در جنگ دوم جهانی ۵۶۶ هزار نفر تلفات در جبهه جنگ داشت اما تعداد قربانیان حوادث کار (کشته و زخمی) در همین مدت ۱/۵ میلیون نفر یعنی سه برابر آن بود. آمریکا در جنگ جهانی دوم جمعاً ۷۰۰ هزار نفر تلفات داد قربانیان سالانه کار در این کشور سه بار بیش از آن است.

در کشور خود ما سوانح ناشی از کار بیداد می‌کند.

معاون نظارت بر روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی در این باره می‌گوید:

» طبق آمار حدود ۲ میلیون نفر بیمه‌شده در ۲۰۰ هزار کارگاه تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی قرار دارند که با مقایسه آنکه یک میلیون و ۸۰۰ هزار کارگاه موجود در کشور می‌توان حساب کرد چه تعداد زیادی از کارگاه‌ها هنوز تحت پوشش سازمان قرار نگرفته‌اند. سازمان مذکور در سال ۱۳۶۱ تعداد ۱۴۰۷۴ مورد، در سال ۱۳۶۲ تعداد ۱۷۸۷۳ در سال ۱۳۶۳ تقریباً به همین میزان حوادث ناشی از کار را اعلام کرده و تنها در سال ۱۳۶۱ معادل ۶۳۶ میلیون تومان بابت از کارافتادگی و مستمری بازماندگان کارگران فوت‌شده بر اثر حوادث کار پرداخت کرده است.

» به این آمار دقت کنید: از ۱۸۰۰ هزار کارگاه فقط ۲۰۰ هزار کارگاه مشمول بیمه‌اند یعنی فقط ۱۱ درصد و ۸۹ درصد کارگاه‌ها اصلاً مشمول بیمه نیستند و لذا حوادث کار در آن کارگاه‌ها جزء آمار بالا نیست. به علاوه این آمار، کارگران کشاورزی، ساختمانی و حمل و نقل را در بر نمی‌گیرد در حالی که درست در همین رشته‌ها

بیشترین تعداد حوادث رخ می‌دهد. کارگاه‌هایی که تحت پوشش بیمه نیستند و وزارت کار بر آن‌ها نظارتی ندارد حداقل عوامل ایمنی و حفاظتی و بهداشتی را مراعات نمی‌کنند و جان کارگران بیهوده در معرض خطر است. این کارگران که بیش از ۷۰ درصد کارگران را تشکیل می‌دهند و مشمول بیمه نیستند، در آماری که سازمان وزارت کار داده اصلاً وارد نمی‌شوند.

اما در آن بخشی از صنعت که کارگزارانش بیمه هستند و زیر نظارت وزارت کار قرار دارند و ایمنی کار را قاعداً بیش از کارگاه‌های بیمه‌نشده مراعات می‌کنند، هر سال قریب ۱۸ هزار نفر کارگر بر اثر حادثه کار آن چنان صدمه می‌بینند که کارشان به سازمان تأمین اجتماعی نمی‌کشد.

چنانکه می‌دانیم سرمایه‌داری و مدیران به آسانی تن به پذیرش مسئولیت حادثه فنی در نمی‌دهند و تا جایی که بتوانند از مراجعه کارگر به بیمه‌های اجتماعی و ثبت آن مورد جلوگیری می‌کنند: یا معمولاً ادعا دارند که حادثه‌ای که پیش آمده ناشی از کار نیست. در بسیاری موارد موفق هم می‌شوند. با این حال تعداد موارد ثبت‌شده در یک سال ۱۸ هزار نفر است یعنی هر روز ۵۰ حادثه!!

اگر حوادث ناشی از کار در میان کارگران بیمه‌نشده را هم به همین نسبت بگیریم که در واقع به مراتب بیشتر است، تعداد حوادث ناشی از کار در کشور ما هر ساله به ۸۰-۱۰۰ هزار می‌رسد که هر روز ۲۵۰ حادثه است.

متأسفانه این واقعیت تلخ کمترین انعکاسی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی ندارد. روزنامه‌های ما ترجیح می‌دهند از دعوای معمول زن و شوهر خبر درست کنند، اما از حوادث ناشی از کار حتی یک مورد را در روزنامه‌ها ننویسند. تلویزیون ما کوشش می‌کند که در هر جای دنیا واقعه ناگواری از نوع آتش‌سوزی و سیل و تصادف و قطار انفجار بمب که باشد حتماً منعکس کند، اما از زندگی واقعی و دردناک کارگران هرگز حتی یک مورد را نشان نداده است.

۵. مثله شدن مهارت‌ها

یکی از ویژگی‌های کاربرد سرمایه‌داری ماشین از میان بردن مهارت کارگران و بی‌شخصیت و بی‌هویت کردن آنان است. پیش از استقرار نظام سرمایه‌داری و به ویژه پیش از استقرار نظام ماشینی سرمایه‌داری، استادکار برای خودش شخصیتی بود. هنر و مهارتی داشت که هر کسی نمی‌توانست جای او را بگیرد. او در مواقع کار فکر خلاق و دست ماهر خود را به کار می‌انداخت و در همان محصولات ساده‌ای که با دست خود می‌ساخت همه هنر و شخصیت خود را متجلی می‌کرد و سال‌ها و سال‌ها وقت لازم بود تا شاگردی بتواند جای استادش را بگیرد.

اما در نظام سرمایه‌داری - حتی پیش از کاربرد ماشین - کارگر بر اثر تقسیم کار درون کارگاهی به یک جزء کار بدل می‌شود و سپس در نظام کارخانه‌ای و ماشینی مهارتش جز این نیست که خود را با حرکت یکنواخت ماشین تطبیق دهد. طرز کار ماشین را بیاموزد و از کار آن مراقبت کند. حالا دیگر مهارت‌های سابق و آن خلاقیت و سازندگی اجتماعاً ضرورتی ندارد.

از اینجاست که تفاوت میان مهارت‌ها رفته رفته کم و کمتر می‌شود تا جایی که سرمایه‌داری می‌تواند هزاران شغل کاملاً متفاوت را در چند مهارت درجه‌بندی کند و سیستم طبقه‌بندی مشاغل را اجرا کند.

طبقه‌بندی کارگران نه فقط در یک کارخانه و در یک کشور بلکه در مقیاس تعداد زیادی از کشورهای سرمایه‌داری انجام گرفته است. سازمان بین‌المللی کار دربارهٔ طبقه‌بندی مشاغل تصمیمات عمومی گرفته و از سال‌ها پیش کارگران را به ۷ طبقه تقسیم کرده که عبارتند از: کارگر ساده، کارگر نیمه‌ماهر، کارگر ماهر، استادکار، صنعتگر، تکنیسین و متخصص.

قانون کار ایران که در سال ۱۳۳۷ تصویب شده کارکنان از نظر شغلی مهارت به شش طبقه تقسیم می‌شوند که عبارتند از: کارگر ساده، کارگر درجه ۳، کارگر درجه ۲، کارگر درجه ۱، استادکار و سراسادکار.

در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری طبقه‌بندی مشاغل امرعادی و پیش پا افتاده‌ای است که ده‌ها سال پیش انجام شده، در کشور ما هم از زمان شاه این کار آغاز شد و در صناعی که مشمول قانون کار بودند تا حدودی انجام شد اما ناقص ماند. بخش بزرگی از صنایع ایران اصولاً مشمول قانون کار نیست. آن‌ها هم که مشمول قانون می‌شود معمولاً اجرای آن به مقاومت سرمایه‌داران برمی‌خورد و آن‌ها تمایلی به اجرای دقیق طبقه‌بندی ندارند زیرا معمولاً به کارگران دستمزدی کمتر از صلاحیت و طبقهٔ آن‌ها می‌پردازند.

حال که سخن از پایین آمدن سطح مهارت کارگران و وابسته شدن آن‌ها به کار جزئی در پیروی از حرکت ماشینی پیش آمد بجا می‌دانم اشاره‌ای بکنم به تئوری ارزش-کار و هم‌چنین ارزش نیروی کار و خرید و فروش آن در بازار. زمانی که از این تئوری‌ها بحث می‌کردیم هنوز مقدمات بحث همه‌جانبه فراهم نبود. اما اینک با مقدماتی که فراهم شده نظری به گذشته به فهم مطلب کمک می‌کند.

اگر به یاد داشته باشید، مارکس، ثابت می‌کرد که ارزش هر کالایی برابر کار اجتماعاً لازمی است که در آن نهفته و می‌گفت که تولیدکنندگان کالا از نظر مهارت و سرعت و استعداد نیرو با هم متفاوتند ولی کارشان، هرچه باشد از یک نوع است و لذا بغرنج‌ترین کارها را می‌توان ضریبی از کار ساده گرفت و هر کار بغرنج را به کار ساده تحویل کرد.

اما دانشمندان مدافع سرمایه در همین جا قشقراق به راه انداختند که گویا مارکس اهمیت مهارت را درک نمی‌کند و به همه تولیدکنندگان به چشم عمده نگاه می‌کند. آن‌ها مدعی بودند که اصولاً ممکن نیست بتوان کار بغرنج را به کار ساده تحویل کرد، با قیافه دانشمندان فرهنگ دوست به یاد هنرمندان بودند که مارکس ارزش کار هنری آن‌ها را با کار کارگر ساده قیاس کرده به آن‌ها توهین روا داشته است.

اما اکنون که واقعیت سرمایه‌داری را بررسی می‌کنیم، ملاحظه می‌کنید که خود همین حضرات دانشمندان مدافع سرمایه با چه راحتی و سادگی آیین نامه نوشته و کار بغرنج کارگران را درجه‌بندی و طبقه‌بندی کرده‌اند.

توجه کنید! این درجه‌بندی مهارت‌ها که سازمان بین‌المللی کار و یا قانون کار ایران برقرار کرده مربوط به کار مشخص نیست. یعنی به نوع مهارت ارتباطی ندارد. کارگر در کارخانه اتوموبیل سازی کار کند یا پیراهن دوزی تفاوتی نمی‌کند. در هر دو جا طبقه‌بندی مشاغل وجود دارد کارشناسان شغل او را ارزیابی می‌کنند یعنی درجه بغرنجی آن را تشخیص می‌دهند و متناسب با درجه و طبقه به کارگر دستمزد می‌دهند. در مؤسسات ارزیابی

مشاغل و در کشور ما در وزارت کار عده‌ای متخصص ارزیابی شغل و طبقه‌بندی مشاغل وجود دارند که به راحتی می‌توانند کارها را با هم مقایسه کرده و درجه بغرنجی کار را تعیین کنند. آن‌ها تعیین می‌کنند که هر ساعت از کدام کار برای چند ساعت از کار نوع دیگر است.

در طبقه‌بندی مشاغل، کارگر ساده، کارگری است که کار وی مستلزم ممارست و معلومات عملی و تخصصی نیست. یعنی همان کار ساده‌ای که مارکس در تئوری ارزش به عنوان مبنای سنجش در نظر گرفت.

کارگر نیمه‌ماهر و ماهر را با این کارگر ساده مقایسه می‌کنند و درجه بغرنجی کار آن‌ها را ضریب قرار می‌دهند، که باز هم همان نظریه مارکس است.

کارگر نیمه‌ماهر کارگری است که در ماه‌های کوتاه تخصصی و تجربی، به اکتساب کارهای ماهرانه که با دست انجام می‌شود بپردازد، کارگر ماهر و متخصص کسی است که دارای تحصیلات علمی در رشته مورد نظر است. وزارت کار و امور اجتماعی کشور ما در زمان شاه هم کارشناس ارزیابی کار دارد و هم مؤسسات کارآموزی و هم آیین‌نامه‌هایی که بر اساس آن می‌توان کارگران را بسته به مهارت خود طبقه‌بندی کرد.

اما این واقعیت که در جهان سرمایه، از آمریکا و انگلستان گرفته تا کشور خود ما اصل ارزیابی مشاغل و تبیین طبقه شغلی مطرح شده و کاملاً قابل اجراست و خیلی جاها هم اجرا می‌شود درستی نظر مارکس را به ثبوت می‌رساند، این طبقه‌بندی مشاغل هیچ چیز نیست جز پذیرش نظر مارکس در مورد کار بغرنج و ساده. مارکس می‌گوید:

» کار ساده عبارت از صرف نیروی ساده‌ای است که به طور متوسط هر شخص معمولی بدون تکامل خاص در ارگانیزم طبیعی خود داراست. راست است که کار ساده متوسط خود نیز بر حسب کشورها و دوره‌های تمدن تغییر می‌کند ولی همواره در یک اجتماع معین مشخص است.

« کار مرکب فقط مضروب کار ساده است به نحوی که مقدار کار کمتری از کار مرکب مقدار بیشتری از کار ساده است. 14

مارکس می‌گوید:

» این نقل و تحویل [یعنی تبدیل و تحویل کارهای بغرنج به کار ساده] دائماً انجام می‌شود. 15

در مورد ارزش نیروی کار ماهر مارکس می‌گوید:

» برای اینکه طبیعت عمومی انسان به نحوی تغییر یابد که بتواند در رشته کار مشخصی مهارت و کمال کسب کند و به نیروی کار تکامل یافته و ویژه‌ای بدل گردد تربیت و پرورش معینی لازم است که به نوبه خود مستلزم خرج مبلغ زیادتر یا کمتری از کالاهای معادل دانست.

« بر حسب خصلت کم و بیش بغرنج نیروی کار مخارج پرورش آن نیز تفاوت می‌کند. بنابراین مخارج آموزش و پرورش، که در مورد نیروی کار ساده بسیار ناچیز است، در جمع ارزش‌هایی وارد می‌شود که برای تولید نیروی کار ضروری است. 16

چنانکه می‌بینید نظریات مارکس بیان دقیق واقعیتی است که در جامعه سرمایه‌داری وجود دارد و این نشان می‌دهد که مارکس نظرات خود را از ذهن خود نساخته بلکه واقعیت سرمایه‌داری را تشریح کرده است.

اما دانشمندان مدافع سرمایه، زمانی که از تئوری ارزش کار بحث می‌شد، برای اینکه این نظریه علمی را رد کنند مدام از اهمیت مهارت سخن می‌گفتند و مدعی بودند که تحویل کار بغرنج به کار ساده گویا غیر مقدور است و با قیافه دانشمندانمانه و فرهنگ‌دوستانه دروغین مدعی بودند که گویا مارکس مهارت‌ها را در نظر نگرفته است. آن‌ها حاضر نبودند حتی یک لحظه دست از سر فلان هنرمند که گویا مارکس استعداد او را منظور نکرده، بردارند. اما حال که نوبت به زندگی واقعی رسیده خودشان سازمان‌دهی مؤسسات ارزیابی و طبقه‌بندی مشاغل شده‌اند و به سادگی تمام کارهای بغرنج را به کارهای ساده و کارهای ماهرانه را به کارهای بی‌مهارت تحویل می‌کنند و کار ماهر را جزئی از کار ساده بی‌مهارت می‌دانند و مهارت را هم به حساب آموزش می‌گذارند و مدت آموزش و هزینه آن را در دستمزد کارگر ماهر وارد می‌کنند.

به عبارت دیگر در تئوری بافی دشمن مارکسیسم‌اند تا از منافع سرمایه دفاع کنند، اما در عمل مجبورند درستی نظر مارکس را تأیید کنند.

این روش از طرف دانشمندان مدافع سرمایه شگفت‌آور نیست و شغل آن‌ها همین است. آن‌ها برای دفاع از سرمایه پرورش یافته‌اند و برای انجام این وظیفه دستمزد و مقام و موقعیت اجتماعی می‌گیرند.

اما متأسفانه برخی از دانشمندان اسلامی هم که نظریات دانشمندان غربی را به راحتی می‌پذیرند و نظر مارکس را هر قدر هم درست باشد الزاماً مردود می‌شمارند، در این مورد هم در موضع عقاید غربی قرار گرفته‌اند و بدتر آنکه برای این دانشمندان چنین سوء تفاهمی پیدا شده است که گویا طبقه‌بندی مشاغل یک کار عظیم و اقدام ویژه‌ای است که بهره‌کشی را از میان می‌برد. در نظر آن‌ها طبقه‌بندی مشاغل به معنای استقرار عدل و قسط اسلامی و مساوات واقعی جلوه کرده است.

یک بار از یکی از سخنرانان شنیدم که می‌گفت که اسلام با مارکسیسم تفاوت دارد زیرا در اسلام مهارت‌های مختلف برابر نیستند. ما مشاغل را طبقه‌بندی می‌کنیم و برای هر مهارتی امتیاز می‌دهیم اما مارکسیست‌ها تفاوت میان مهارت‌ها قائل نیستند. حمله به مارکسیسم در کشور ما امری عادی است ولی آخر طبقه‌بندی مشاغل که اصلاً ربطی به اسلام ندارد، از آن جهان سرمایه و حاصل رشد سرمایه‌داری در مرحله ماشین‌سیسم است. مارکسیسم هم در عین حال که با این نوع بی‌هویت کردن انسان‌ها و درجه‌بندی سربازخانه‌ای آن‌ها مخالف است، با اصل تفاوت کار بغرنج و کار ساده مخالف نیست و پایه‌گذار درک علمی آن است. این تصور

که طبقه‌بندی مشاغل به معنای از میان بردن بهره‌کشی است در سند رسمی دولتی جمهوری اسلامی یکی در لایحه قانون کار – که به مجلس تقدیم شده – آمده و در این لایحه چنین ادعا شده است که گویا طبقه‌بندی مشاغل مقصود و منظور قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری تأمین خواهد شد. در ماده ۶۳ لایحه قانون کار نوشته شده است:

» به منظور جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری وزارت کار و امور اجتماعی موظف است نظام ارزیابی و طبقه‌بندی مشاغل را با استفاده از استاندارد مشاغل و عرف مشاغل کارگری در کشور تهیه نماید و « به مرحله اجرا درآورد.

چنین برداشتی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه در شأن این سند تاریخی نیست. طبقه‌بندی مشاغل سال‌هاست که در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی اجرا می‌شود و فکر آن از طریق سازمان‌های کار بین‌المللی به کشور ما وارد شده و در زمان شاه هم شروع به اجرای آن کرده‌اند.

اگر طبقه‌بندی مشاغل به معنای جلوگیری از بهره‌کشی باشد پس در آمریکا، اروپا و ژاپن دیگر بهره‌کشی وجود ندارد و حتی در کشور ما در زمان شاه بهره‌کشی وجود نداشته است. تدوین‌کنندگان لایحه قانون کار به خوبی می‌دانند که آیین‌نامه‌های طبقه‌بندی مشاغل که در دست دارند مال زمان شاه است و کارشناسان ارزیابی مشاغل هم از زمان شاه مانده‌اند و کاری که جمهوری اسلامی ایران در این باره کرده این است که در مدت هفت سال پس از انقلاب انجام این کار معمول و ساده را که در زمان شاه شروع شده بود متوقف و یا کند کرده است. قطعاً مقصود تدوین کنندگان قانون اساسی از لغو بهره‌کشی اجرای یک امر معمول سرمایه‌داری درباره طبقه‌بندی مشاغل نبوده و لازم هم نبود که ۹۸/۲ درصد مردم ایران رأی بدهند تا این کار ساده و معمولی به صورت قانون اساسی درآید. مصوبات سازمان بین‌المللی کار و مصوبات وزارت کار زمان شاه برای طبقه‌بندی مشاغل کفایت می‌کند. در زمان شاه طبقه‌بندی مشاغل آن قدر امر کوچک و بی‌اهمیتی تلقی می‌شد که حتی به مصوبه قانونی نیاز نداشت.

باری به اصل مطلب مان برگردیم. سخن از این بود که کاربرد سرمایه‌داری سرمایه‌دار و کارخانه سرمایه‌داری، مهارت‌های همه جانبه انسان‌ها را از میان می‌برد. انسان‌ها را به انجام کار یکنواخت و تکراری ساده و یا با مهارت و تخصص تنگ مجبور می‌کند. حضرات سرمایه‌دار که گویا مدافع مهارت و استعداد و ابتکار انسان‌ها بودند، در عمل کار را به آنجا می‌رسانند که کل طبقه کارگر میلیاردری در سرتاسر جهان سرمایه را به هفت گروه تقسیم می‌کنند که اکثریت بزرگ آن‌ها هم کارگران ساده و بی‌مهارت هستند.

مارکس می‌گوید:

» با انتقال کارافزا به ماشین زیردستی کارگر نیز در به کار بردن افزار به ماشین منتقل می‌گردد. کارآیی افزار از قید مرزهای شخصی نیروی انسانی آزاد گردیده است. از این رو آن پایه فنی که تقسیم کار مانوفاکتوری بر روی آن تکیه داشت از بین می‌رود. بنابراین در کارخانه خود کار گرایش برابر ساختن و هم سطح نمودن کارهایی که با کمک ماشین‌ها باید انجام دهند، جای سلسله مراتب کارگران متخصص را می‌گیرد. به طور عمده تفاوت های طبیعی سن و جنس جانشین تمایزهای مصنوعی کارگران جزء کار می‌شود.

به جای تخصص مادام العمر در به کار بردن یک جزء افزار، تخصص مادام العمر خدمت کردن بر سر یک ماشین جزء قرار داده می‌شود. از ماشین‌پرست سوء استفاده می‌شود تا خود کارگر را از لطیف ترین دوران کودکی به جزئی از ماشین جزء تبدیل نمایند... کارگر در کارخانه به خدمت ماشین در می‌آید در کارخانه مکانیسم مرده مستقلاً وجود دارد که کارگران را مانند اجزای خویش در خود فرو می‌برد... 17

مارکسیسم مخالف آن است که انسان این چنین تابع ماشین شده و زیر سلطه ماشین باشد. جامعه سوسیالیستی و به ویژه مرحله بعدی آن جامعه کمونیستی، باید چنان سازمان داده شود که هر فرد مهارت‌های مختلف و در سطح عالی داشته و بر ماشین و همه وسایل تولیدی که به کار می‌برد مسلط شود. هم‌اکنون در کشورهای سوسیالیستی با گسترش هرچه بیشتر آموزش و پرورش و در صورت امکان، کوتاه‌تر کردن روزانه کار اجباری گام‌های اولیه را در این راه برداشته‌اند و به پیش می‌روند.

۶. جذب و دفع کارگران

یکی از مهم‌ترین پیامدهای کاربرد سرمایه‌داری ماشین، بیکار کردن تعداد کثیری از کارگران است. هر بار که ماشین بارآوری وارد بازار می‌شود و به کار می‌افتد هزاران کارگر را از کار رانده و به کوچه‌ها می‌ریزد.

سرمایه‌دار از یک سو علاقه‌مند است که تعداد بیشتری کارگر را استثمار کند و از سوی دیگر می‌خواهد که بارآوری کالا بالا رفته از تک‌تک کارگران مقدار بیشتری بهره‌کشی کند و این دو با هم در تضادند. اما رقابت خواه ناخواه کاربرد ماشین را الزامی می‌کند و از تعداد نسبی کارگران می‌کاهد و به عبارت دیگر نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر را به سود سرمایه ثابت بالا می‌برد و این بحثی است که جداگانه بررسی خواهیم کرد.

آنچه اینجا به عنوان یکی از پیامدهای مستقیم کاربرد سرمایه‌داری ماشین مطرح است، این است که ماشین از یک سو کارگر را زاید می‌کند و از سوی دیگر با گسترش تولید به کار جدید دعوت می‌کند. صنعت ماشینی بحران‌زاست و توأم با نوسانات شدید است. به هنگام رونق کارگران را به کار دعوت می‌کند و به هنگام رکود بیرون می‌ریزد.

به گفته مارکس:

تغییر کیفی کار ماشینی دائماً کارگر را از کارخانه درو می‌کند و یا در کارخانه را به روی موج داوطلبان تازه‌وارد می‌بندد. در حالی که توسعه کمی کارخانه در جنب کارگران اخراج شده عده جدیدی را جذب می‌کند. بدین سان کارگران دائماً جذب و دفع می‌شوند. از این سو به آن سو کشانده می‌شوند. 18

بدین ترتیب ماشین به صورت رقیب و دشمن کارگر جلوه می‌کند. مارکس می‌گوید:

وسيله کار به محض اینکه چهره ماشینی پیدا می‌کند به صورت رقیب خود کارگر در می‌آید. خود افزایش سرمایه به وسیله ماشین، با تعداد کارگران یعنی با تعداد هم‌آهایی که شرایط زندگیشان به وسیله ماشین منهدم می‌گردد، نسبت مستقیم دارد. تمام سیستم تولید سرمایه‌داری مبتنی بر آن است که کارگر نیروی کارش را مانند کالا بفروشد. تقسیم کار این نیروی کار را، به صورت مهارت خاص در به کار بردن جزء افزار، یک جهت می‌کند. به محض اینکه به کار بردن افزار به ماشین احاله می‌شود ارزش مبادله‌ای نیروی کار همراه با ارزش مصرف آن، خاموش می‌گردد. کارگر مانند پول کاغذی که از جریان افتاده باشد، غیر قابل فروش می‌شود. 19

مارکس توجه می‌دهد که سرمایه‌داران دانسته و به عمد ماشین را علیه کارگران به کار می‌برند.

مارکس می‌نویسد:

نه تنها ماشین مانند رقیب مقتدری عمل می‌کند و همواره در کمین آن است که کارگر مزدبگیر را «زاید» سازد، بلکه سرمایه‌دار آن را علناً مانند نیرویی که دشمن کارگر است اعلام می‌کند و بدان سان آن را مورد استفاده قرار می‌دهد. ماشین وسیله جنگی نیرومندی می‌شود برای سرکوب قیام‌های ادواری کارگران، اعتصابات و غیره که علیه استبداد سرمایه‌داری روی می‌دهد. 20

ماشین جای کارگر را می‌گیرد و این بدان معنا هم هست که سرمایه‌داری کارگر را تا آن حد پایین می‌آورد و به پیچ و مهره بدل می‌کند که می‌توان جای او را به یک پیچ و مهره سپرد. از آنجا که موضوع اضافه جمعیت کارگری در بحث‌های آینده احتمالاً مطرح خواهد شد در اینجا توضیح بیشتری نمی‌دهم.

۷. اختصاص دادن بخش بزرگی از کارگران به خدمات غیر مولد

کاربرد سرمایه‌داری ماشین بارآوری کار را بسیار بالا می‌برد در نتیجه نرخ بهره‌کشی را به طور فوق‌العاده‌ای زیاد می‌کند، سرمایه‌داران روز به روز فربه‌تر می‌شوند و در عوض تعداد کارگران زاید افزایش می‌یابد و این امکان فراهم می‌شود که بخش روزافزونی از طبقه کارگر به خدمات‌های غیرمولد گمارده شوند. در زمانی که مارکس کاپیتال را می‌نوشت تعداد خدمت‌کاران (یعنی نوکر و گُلفت و نظایر این‌ها) در انگلستان ۱/۲ میلیون نفر بود و تعداد کارگران شاغل در معادن فلزات و زغال ۵۶۰ هزار نفر.

امروز بخش خدمات غیرمولد در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، بزرگ‌ترین تعداد کارگر و کارمند را به خود اختصاص می‌دهد و هر روز این خدمات غیرمولد در مقیاس با بخش مولد اقتصاد بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود.

۸. نظم سربازخانه‌ای

کارخانه سرمایه‌داری در واقع یک سربازخانه است با شدیدترین انضباط نظامی و به اصطلاح مدیریتی به مراتب خشن‌تر از بدترین فرماندهی‌های نظامی، کارخانه با هیأت عظیم خود کارگر را می‌بلعد و او را به جزء بسیار کوچک و بی‌اهمیت خود بدل می‌کند. خصوصیت کار دستی پیشه‌وری این بود که کارگر بر ابزار کار مسلط بود و آن را به کار می‌برد. خصوصیت ماشین‌نظم این است که ماشین بر کار مسلط است و شرایط خود را بر کارگر تحمیل می‌کند و کارگر الزاماً باید با حرکت ماشین هماهنگ شود.

برده‌داری برای به کار واداشتن بردگان به مردان تازیانه به دستی نیاز داشتند. اما سرمایه‌دار این برده‌دار جدید، به این تازیانه نیازی ندارد. ماشین حرکت می‌کند. کارگر باید هماهنگ با آن بدود و گرنه جریمه می‌شود و یا از کار اخراج می‌گردد. این تازیانه، از تازیانه برده‌داری مؤثرتر است.

مارکس می‌گوید:

» ماشین کارگر را آزاد نمی‌کند، بلکه کارش را بی‌محتوا می‌سازد. هر تولید سرمایه‌داری از آن جهت که تنها روند کار نیست بلکه در عین حال روند ارزش‌افزایی سرمایه است. دارای این خصوصیت است که کارگر به شرایط کار مسلط نیست بلکه بر عکس این شرایط بر کارگر تسلط دارند... وسیله کار که تبدیل به خودکاری شده است، امر روند کار در برابر کارگر به صورت سرمایه، به صورت کار برده‌ای در می‌آید که بر نیروی زنده کار استیلا یافته و آن را می‌مکد...

در برابر علم و نیروهای عظیم طبیعت و حجم کار اجتماعی که در سیستم ماشینی تجسم یافته‌اند و به وسیله آن قدرت «ارباب» تشکیل می‌شود، مهارت انفرادی کارگر ماشینی همچون خصوصیت فرعی ناچیزی محو می‌شود. تبعیت فنی کارگر از حرکت یکنواخت وسیله کار و ترکیب خاصی نیست کار از افرادی که از حیث سن و جنس با یکدیگر تفاوت دارند موجب پیدایش انضباطی سربازخانه‌وار می‌شود که رژیم کامل کارخانه‌ای را به وجود می‌آورد. 21

سرمایه‌داری به این نظم سربازخانه‌ای در هر کارخانه جداگانه علاقه ویژه‌ای دارد و این نظم را شرط موفقیت در تولید و پیشرفت - در واقع بهره‌کشی هرچه کامل‌تر - می‌داند و به هر قیمتی است می‌کوشد تا این نظم تحکیم شود اما از دیدگاه کارگر و منافع کل جامعه که بنگریم این نظم سربازخانه‌ای مکمل مثله کردن مهارت‌ها، کشتن ابتکار و استعداد کارگران و بدل کردن آن‌ها به پیچ و مهره نظام سرمایه‌داری است.

سرمایه‌داری، همان قدر که به نظم درون کارخانه‌ای علاقه‌مند است، نظم در مقیاس جامعه را نمی‌پذیرد. هر سرمایه‌دار در کارخانه خودش نظارت مطلق برقرار می‌کند و جنبیدن هر پشه را عیان می‌بیند، اما اگر از برقراری حداقل نظارت اجتماعی سخن به میان آید فریاد بر می‌آورد که گویا ابتکارها کشته شده، نبوغ و استعداد از میان رفت!

سرمایه‌دار از یک سو هوادار تقسیم کار جزئی در درون هر کارخانه و استقرار نظارت و استبداد مطلق در نظم درون کارخانه‌ای است و از سوی دیگر منادی بی‌بند و باری در تقسیم اجتماعی کار و بی‌نظمی در تولید کل جامعه!

در حالی که از نظر منافع جامعه و برای شکوفا کردن استعدادهای انسان‌ها و تشویق حس ابتکار آن‌ها، باید برعکس باشد یعنی برقراری نظم و نظارت و تقسیم کار در کل جامعه و برنامه‌ریزی تولید در کل جامعه و استقرار آزادی عمل بیشتر به کارگران در هر واحد تولید، میدان دادن به شکوفایی استعدادهای آن‌ها.

به عبارت دیگر شعار سرمایه‌داری این است: سربازخانه در هر واحد کار، بی‌نظمی و آناارشی در کل جامعه و شعار ما سوسیالیست‌ها این است: دموکراسی در هر کارخانه و مدیریت و برنامه‌ریزی در کل جامعه.

استاد مطهری - اگرچه به این مسأله به طور همه‌جانبه‌ای نپرداخته ولی نکته مهمی را یادآوری کرده و آن اینکه اسلام، اداره اجتماع را از روی شعور و اراده را البته می‌پذیرد. 22

۹. مقابله ماشینیسیم سرمایه‌داری با بهداشت و آموزش کارگران

یکی از بدترین پیامدهای ماشینیسیم سرمایه‌داری این است که بهداشت محیط کار در زندگی کارگران را از میان می‌برد و آن‌ها را وامی‌دارد که در شرایط شدیداً غیر بهداشتی و مضر به سلامت انسان کار کنند.

سرمایه‌دار و دانشمندان مدافع سرمایه خودشان می‌دانند که سرمایه ثابت ارزش افزایش آن‌ها در مقابله با مارکس هنگام غارت اضافه ارزش ادعا می‌کنند که همه سرمایه سودآور است و حتی مدعی می‌شوند که سرمایه ثابت سودآور است اما وقتی به عمل می‌رسند، می‌دانند که چنین نیست و لذا می‌کوشند که از سرمایه ثابت هرچه می‌توانند کم کنند و هزینه‌هایی چون هزینه ساختمان و ایجاد محیط تربیت برای کارگران را به حداقل برسانند. تعداد کثیری از کارگران در اتاق‌های کوچک و بی‌هوا و پر از دود آلوده به گازهای سمی کار و زندگی می‌کنند. رطوبت کارگاه‌ها بسیار بالاست و سر و صدای ماشین‌ها دیوانه‌کننده است و همه این‌ها سلامت کارگران را به شدت به خطر می‌اندازد. اما آقای سرمایه‌دار را اصلاً نگران نمی‌کند زیرا هدف تولید سرمایه‌داری کسب سود است و لا غیر.

سطح آموزش و فرهنگ کارگران در خانواده‌های کارگری هم مسأله‌ای نیست که سرمایه‌دار را به خود مشغول کند. البته او به نیروی کار با مهارت معینی نیاز دارد و لذا به تولید این مقدار از غارت علاقه‌مند است اما چنان‌که گفتیم کاربرد سرمایه‌داری ماشین سطح مهارت‌ها را پایین می‌آورد و از کارگر می‌خواهد که مراقبت از حرکت یک ماشین را بیاموزد، که مهارت زیادی نیست و آموزش زیادی لازم ندارد. به علاوه ماشینیسیم تعداد کثیری از کارگران را به کارگران ساده بی مهارت تبدیل می‌کند که اصلاً نیازی به آموزش ندارند و سرمایه‌داری مایل نیست که آنها حتی خواندن و نوشتن بیاموزند. جذب تعداد کثیری از کودکان و زنان به کارخانه‌ها مزید بر علت است. کودکانی که از ۷ سالگی شروع به کار می‌کنند فرصتی برای آموزش ندارند.

از آنجا که در بحث‌های پیشین درباره محیط‌های غیر بهداشتی کار و زندگی کارگران به قدر کافی سخن گفتیم در اینجا تفصیل بیشتری نمی‌دهم و فقط یادآوری می‌کنم که ماشین محیط‌های کار را غیر بهداشتی‌تر می‌کند.

۱۰. صنعت بزرگ و کشاورزی

صنعت بزرگ تحولی بنیادی و به قول مارکس یک انقلاب در کشاورزی و در مناسبات میان عاملین تولید کشاورزی پدید می‌آورد، که مارکس آن را در جلد سوم بررسی کرده است و ما هم در همان جا به این موضوع خواهیم پرداخت.

در اینجا به طور خلاصه یادآوری می‌کنیم که:

صنعت بزرگ «دهقان» و «رعیت» را نابود می‌کند و به جای آن کارگر مزدور را می‌نشانند. کاری می‌کند که در مزارع و کشتزارها هم همان مناسبات اجتماعی - اقتصادی برقرار باشد که در کارگاه و کارخانه برقرار است. یک مزرعه همان طور اداره می‌شود که یک کارگاه اداره می‌شود به همراه ماشین و صنعت بزرگ هم انقلاب اجتماعی و هم تحول بنیادی در شیوه‌های تولید کشاورزی به ده راه می‌یابد.

این امر یک جانب مثبت دارد و آن اینکه به عقب ماندگی و دورافتادگی ده ضربت سنگینی وارد کرده و راه را برای تحول روستا و نزدیک‌تر شدن آن به شهر، تحول کشاورزی و نزدیک‌تر شدن آن به صنعت می‌گشاید و این امری انقلابی و دارای دورنماست.

اما از آنجا که این تحول در چهارچوب نظام سرمایه‌داری انجام می‌گیرد، ورود ماشین و صنعت بزرگ به روستا به مصیبت نامه تولید کنندگان کوچک، به ویرانی اقتصاد دهقانی، آواره شدن میلیون‌ها دهقان، تشکیل حلبی آبادها در حاشیه‌های شهرها، تبدیل می‌شود.

دیدیم که ماشین در کارخانه هم کارگر را «زاید» می‌کند. اما در کشاورزی تأثیر ماشین در «زاید ساختن» کارگران باز هم شدیدتر و بی‌برگشت‌تر است. در کارخانه و صنعت جریان جذب و دفع کارگر وجود دارد اما در کشاورزی بخش بزرگی از دهقانان برای همیشه از ده رانده می‌شوند و به شهرها می‌ریزند و دیگر بازگشتی ندارند.

کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مرحله بحرانی این روند را سال‌ها پیش از سر گذرانده‌اند. امروز در ایالات متحده آمریکا فقط ۶ درصد جمعیت در روستا مانده به کار کشاورزی مشغول است و در سایر کشورهای سرمایه‌داری و پیشرفته هم حدود ۱۷-۲۰ درصد در روستا هستند در حالی که صد و پنجاه سال پیش این نسبت ۷۰-۸۰ درصد بود. چندین نسل از دهقانان فدا شدند، جامعه بحران‌های شدیدی از سر گذرانید تا سرانجام به وضع کنونی رسید. کشورهای جهان سوم و از جمله کشور خود ما هم‌اکنون در بحرانی‌ترین مرحله این روند قرار دارند.

تکرار می‌کنیم که اصل تحول روستا و ورود ماشین و صنعت بزرگ و شیوه‌ها و تکنولوژی مدرن تولید کشاورزی به روستا امر مثبتی است، اما همین امر مثبت در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری به بلایی برای میلیون‌ها انسان در چندین نسل متوالی بدل می‌شود.

در کشورهای سوسیالیستی که امر صنعتی کردن و کاربرد ماشین طبق نقشه انجام می‌گیرد و جوانب گوناگون اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی آن مورد توجه است. درباره تحول روستا نیز برنامه حساب‌شده تعاونی کردن تولید کشاورزی اجرا می‌شود که نمی‌گذارد زندگی میلیون‌ها انسان از هم پاشد و اردوی میلیونی آوارگان، حاشیه‌نشینان پدید آید، از جانب مثبت تحول حمایت می‌شود و جانب منفی آن حذف می‌گردد.

در کشورها هم که ورود ماشین به صنعت و کشاورزی اجباری است و مناسبات سرمایه‌داری اساس مناسبات دهقانی را از هم پاشیده روستاییان آواره شهرها شده‌اند. اخیراً خبری در روزنامه‌ها بود که ۲۵ درصد دهات ایران پس از انقلاب خالی از سکنه شده است و در عین حال شیوه‌های نوین کشت و کار نیز جانشین آن‌ها نشده و تولید کشاورزی از نیاز جامعه روز به روز عقب‌تر می‌ماند.

بنابراین در مورد کشور ما آنچه سبب ویرانی است رسوخ ماشین به کشاورزی نیست بلکه رسوخ مناسبات سرمایه‌داری غیر مولّد، به کشور است. فقط از راه یک برنامه‌ریزی دقیق و از راه اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌توان این شکل را حل کرد. اگر راه رشد سرمایه‌داری باشد، فلاکت میلیون‌ها و میلیون‌ها دهقان اجباری و الزامی است و با هیچ دارویی نمی‌توان این درد را دوا کرد.

۱۱. تبدیل مستعمرات به تولیدکنندگان ماده خام

پیامد دیگر کاربرد سرمایه‌داری ماشین این است که بخش بزرگی از جهان که مستعمره کشورهای بزرگ سرمایه‌داری هستند به تحویل دهنده ماده خام تبدیل می‌شوند. تا زمانی که ماشین پدید نیامده و در خدمت سرمایه قرار نگرفته بود، صنایع کوچک و دستی مستعمرات هنوز با رقابت خردکننده‌ای روبرو نشده بود. اما از زمانی که ماشین و کارخانه سرمایه‌داری پدید آمد از یک سو تولید انبوه پیدا شد که نیاز به مواد خام به مقادیر فراوان داشت و خود باعث توجه به افزایش مواد خام می‌شد و از سوی دیگر ارزانی محصولات ماشینی و تحولی که در حمل و نقل و وسایل ارتباطی انجام گرفت سلاخی شده در دست سرمایه برای تسلط بر بازارهای بیگانه.

سرمایه‌داری متکی به ماشین با ورشکست کردن محصولات پیشه‌وری کشورهای مستعمره آن‌ها را به روستای بزرگ جهان، به میدان تولید مواد خام تبدیل کرد. مارکس تأثیر استقرار ماشین در صنایع پنبه انگلستان را در هند نمونه می‌آورد و از قول حکمران هندوستان می‌نویسد:

» به زحمت می‌توان در تاریخ بازرگانی نظیر این بدبختی را یافت. دشت‌های هندوستان از استخوان «
بافندگان سفید شده است. 23

مارکس نوع جدید تقسیم کار بین المللی را که در آن عده‌ای از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری صنایع ماشینی پیشرفته را به خود منحصر کرده و کشورهای استعمارزده را به آماده‌کننده مواد خام تبدیل می‌کنند، افشا می‌کند. می‌نویسد:

» اسلوب کار ماشینی، ورشکست ساختن محصول پیشه‌وری این کشورها (استعمارزده) آن‌ها را قهراً تبدیل به میدان تولید مواد خام برای خود می‌کند.

بدین سان هند شرقی مبدل به آماده‌گر قهری پنبه، پشم، کتان، کنف و نیل برای بریتانیای کبیر می‌گردد...

بدین سان تقسیم کار بین المللی جدیدی که منطبق با مراکز عمده تولید ماشینی است، پدید می‌آید و بخشی از کره زمین مرجحاً تبدیل به عرصه تولید کشاورزی برای بخش دیگری می‌شود که مرجحاً محیط تولید صنعتی است. 24

این مطالب را مارکس زمانی نوشت که تقریباً هیچ‌کس به سیستم مستعمراتی سرمایه‌داری اعتراضی نداشت و ریشه‌های اقتصادی سلطه سرمایه‌دار در مستعمرات و عواقب آن را درک نمی‌کرد و اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان، هجوم به مستعمرات را عامل تکامل و ترقی مستعمرات می‌دانستند.

امروزه با واقعیت تلخ این تقسیم کار بین المللی در مقیاس عظیم و فجیع روبرو هستیم و خود ما اقتصادی ورشکسته داریم که فقط متکی به صدور نفت است و همه کسانی که بنا به مصلحت روزگار و خلاف منافع علم و پیشرفت به مارکس می‌تازند، باید لااقل در قلب خود انصاف دهند که آنچه آن‌ها جسته‌گریخته علیه استعمار می‌گویند، ریشه در آثار و اندیشه‌های مارکس دارد.

مارکس در کاپیتال بحث مستقلی درباره استعمار انجام داده که اگر فرصت بود آن را هم مطرح خواهیم کرد. اینجا فعلاً در رابطه با ماشین‌یسم سرمایه‌داری اشاره‌ای بود به یک واقعیت از تاریخ علم.

مقاومت در برابر نظم سرمایه‌داری

قوانین کارخانه‌ای یا قوانین کار – پیامدهای بسیار منفی رشد سرمایه‌داری و به ویژه کاربرد سرمایه‌داری ماشین موج عظیمی از مقاومت و مخالفت برانگیخت. نخستین و شدیدترین مخالفت‌ها و مقاومت‌ها از طرف خود کارگران بود که در معرض شدیدترین ظلم‌ها بودند. اما این مخالفت به کارگران ختم نمی‌شد. سایر نیروهای اجتماعی هم که تمام وجدان و معتقداتشان در سود سرمایه خلاصه نمی‌شد، به چشم خود می‌دیدند که نظام سرمایه‌داری، نظامی که تنها هدفش کسب سود هرچه بیشتر و تصاحب آن توسط قشر کوچک سرمایه‌داراست، تیشه به ریشه جامعه می‌زد.

از اینجا بود که موج وسیع مخالفت با سرمایه‌داری پدید آمد و در دو جهت مکمل هم رشد کرد: یکی مخالفت اصولی با اساس سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ای نوین و سوسیالیستی و دیگری تا وقتی که هنوز جامعه تحول بنیادی پیدا نکرده مهار کردن سرمایه‌داران در اجحاف به کارگران، مقابله با زیاده روی‌های آنان.

در آغاز رشد سرمایه‌داری، دانشمندان اقتصاد سرمایه‌داری، که هنوز از پیامدهای رشد سرمایه‌داری تصور کاملی نداشتند با هرگونه دخالت دولت در امور اقتصادی و از جمله دخالت دولت در رابطه کارگر و کارفرما مخالفت می‌کردند.

اما از زمانی که عواقب وخیم بی‌نظمی سرمایه‌داری و سرمایه‌داری علیه کارگران برملا شد هم از سوی کارگران و هم از سوی مصلحین اجتماعی، این اندیشه پیش کشیده شد که لاقلاً در چهارچوب نظام سرمایه‌داری باید حساب و کتابی در رابطه کارگر و کارفرما وجود داشته باشد و دولت نظارت کند که سرمایه‌داران بیش از حد به کارگران اجحاف نکنند. خود سرمایه‌داران دوراندیش نیز با این فکر موافقت داشتند و معتقد بودند که برای حفظ منافع درازمدت سرمایه‌داران وجود یک نظم دولتی در مناسبات کارگر و کارفرما مفید است.

از اینجا بود که پس از دهها سال مبارزه خستگی‌ناپذیر و توأم با فداکاری کارگران و بالاخره قوانین کار پدید آمد و نظم و نسقی در مناسبات کارگر و کارفرما پدید آورد. این قوانین معمولاً مسائلی از نوع حمایت از دستمزد، به اصطلاح عادلانه و طبقه بندی مشاغل، محدود کردن روزانه کار، مراعات بهداشت در محیط کار، حفاظت و ایمنی کار، جلوگیری از کار کودکان، حمایت از کار زنان، حمایت از حقوق کارگران پیر و ازکارافتاده، تأمین حق تشکل صنفی کارگران، جلوگیری از بیکاری کارگران و نظایر این‌ها را در بر می‌گیرد.

طبیعی است که از نخستین روز، قوانین کار کاملی پدید نیامد، نبرد طولانی طبقه کارگر و همه نیروهای مردمی لازم بود تا گام به گام سرمایه‌داران را به عقب‌نشینی وادارد. در صحبت‌های پیشین درباره محدودیت قانون روزانه کار سخن گفتیم و اینک به جوانب دیگر قوانین کار در رابطه با قانون کار ایران نظری می‌افکنیم.

و پیش از آغاز بحث توجه شما را به ماهیت نظام سرمایه‌داری جلب می‌کنم. نظامی که در آن مراعات حقوق زنان و کودکان و حتی مراعات نظافت و بهداشت را هم باید به زور قانون به سرمایه‌دار تحمیل کند و تازه سرمایه‌دار تا جایی که می‌تواند از تصویب قانون جلوگیری می‌کند، اگر قانون تصویب شود جلو اجرای آن را می‌گیرد.

نخستین قوانین کار که در انگلستان تصویب شد، در کنار مسأله روزانه کار به مسائل بهداشت و ایمنی کار و آموزش کودکان هم توجه داشت. یکی از این قوانین سرمایه‌داران را موظف می‌کرد که دیوارهای کارگاه خود را سفید کنند. بازرسان خبر می‌دادند که بیش از ۲۰ سال است دیوارها سفید نشده و هزاران کارگر در دخمه‌های کوچک، کثیف و متعفن کار می‌کنند. آقایان سرمایه‌داران محترم مدتی در مقابل قانون برای سفید کردن دیوار کارگاه مقاومت کردند نمایندگان آن‌ها در پارلمان از اینکه آزادی ابتکار از میان می‌رود و دموکراسی خدشه‌دار می‌شود، به مالکیت مقدس توهین می‌شود، داد سخن دادند و ادعا نمودند که دولت حق ندارد به حریم مالکیت تجاوز کند. دیوار ملک مقدس آقای سرمایه‌دار محترم است و خود او بهتر می‌داند که در مال خویش چگونه دخالت کند به چه کسی مربوط است که مالک محترم مستغلات دیوار آن را سفید می‌کند یا نمی‌کند، اما پس از سال‌ها و سال‌ها نبرد اجتماعی سرانجام دیوارهای برخی از کارگاه‌ها را سفید کردند و رفته‌رفته حضرات سرمایه‌داران بسیار محترم مجبور شدند بپذیرند که برخی قواعد بهداشتی و ایمنی را مراعات کنند. مارکس می‌نویسد:

» چه چیزی بهتر از این واقعیت می‌تواند خصلت تمامی شیوه تولید سرمایه‌داری باشد، که برای انجام ساده‌ترین اقدامات نظافت و بهداشت، اجبار کارخانه‌داران به وسیله قانون دولتی واجب می‌گردد؟²⁵

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در قوانین کار کشورهای سرمایه‌داری از همان ابتدا مطرح بوده وضع زنان و کودکان بود. تجربه نشان داد که نظام سرمایه‌داری نظامی ضد انسانی است. این نظام که هدف آن تولید و تصاحب هرچه بیشتر اضافه ارزش است، به مثابه ماهیت خود، نمی‌تواند منافع انسان‌ها را مراعات کند. در این نظام زنان و کودکان خردسال به شدیدترین وجهی استثمار می‌شوند و پیران و ازکارافتادگان به خیابان‌ها ریخته می‌شوند. لازم است که در این مورد بسیار حساس جامعه از خود دفاع کند.

در آغاز کار، وقتی مطلعین جامعه و نمایندگان طبقه کارگر ضرورت حمایت از کودکان، زنان و سالخورده‌گان را مطرح کردند با مخالفت شدید سرمایه‌داران و مدافعین آن‌ها روبرو شدند. کسانی از میان کشیشان مسیحی ادعا کردند که والدین در تربیت کودکان خود آزادند و فقط آن‌ها می‌توانند تصمیم بگیرند که کودکانشان در چه سالی کار کنند یا کار نکنند. درس بخوانند یا درس نخوانند. کسانی هم پیدا شدند که با استدلال ظاهراً مخالف اولی از سرمایه‌داری دفاع کرده و می‌گفتند سرمایه‌داران تقصیری ندارند، بلکه همه تقصیرها در مورد کودکان، به گردن والدین آن‌هاست که کودکان خود را می‌فروشند و می‌خواهند به حساب کار طاقت فرسای کودکان خویش زندگی راحت‌تری داشته باشند.

در برابر این نظریات ارتجاعی، نظرات درست، انسانی مترقی قرار می‌گرفت. نیروهای مترقی جامعه می‌گفتند، اولاً سلامت کودکان و مادران فقط یک امر خصوصی آن‌ها نیست، بلکه امری است که با منافع و مصالح جامعه مربوط است و بنابراین نمی‌توان به استناد اینکه کودک مال والدین است و یا به استناد اینکه مادران بالغند و خود دانند، اختیار آنان را به دست سرمایه‌داران سپرد و اگر به فرض محال والدین کودکی که منافع فرزند خود را به درستی تشخیص نمی‌دهند نتیجه جهل آن‌هاست و جامعه باید از کودک و مادر دفاع کند.

مارکس در این مورد معتقد است که گناه را نباید به گردن پدران و مادران انداخت، آن‌ها نیستند که نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری را به وجود آورده‌اند، بلکه این نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری است که آن را به این حد تنزل داده که مجبورند کودکان خردسال خود را هم بفروشند.

مارکس می‌گوید:

» این سوء استفاده از اختیار ولایت نیست که بهره‌کشی مستقیم یا غیر مستقیم نیروی کار نارس را به وسیله سرمایه به وجود آورده است، بلکه برعکس شیوه استثمار سرمایه‌داری است که با از بین بردن پایه اقتصادی قدرت پدری موجب سوء استفاده از این اختیار گردیده است.²⁶

مارکس توضیح می‌دهد که سرمایه‌داری به طرز وحشتناک و چندان آوری زندگی خانوادگی را از هم می‌پاشد اما در جامعه آینده، که به جای نظام سرمایه‌داری نشست شکل عالی‌تر خانواده بر پایه اقتصادی نوین پدید خواهد آمد.

پس از دهها سال نبرد اجتماعی و طبقاتی و سرانجام این فکر در جامعه پذیرفته شد که حمایت از کودک و زن به عهده کل جامعه است و دولت باید به نمایندگی از طرف جامعه بر طبق قانون از کار کودکان جلوگیری کرده و از کار زنان و مادران حمایت کند.

نخستین قوانین کار، سرمایه‌داران را موظف می‌کرد که در محیط کار، وسایل آسایش ابتدایی کودکان را فراهم کنند که البته در عمل این وظیفه انجام نمی‌شود و یا بد انجام می‌شد. بعدها اصولاً کار کودکان نابالغ ممنوع شد و قوانین مربوط به گسترش اجباری به تصویب رسید که به موجب آن کودکان تا پایان دوره ابتدایی الزاماً باید تحصیل کنند کار کودکان کمتر از ۱۲ سال ممنوع است. چنین قانونی اکنون در اغلب کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری موجود است و اگرچه کامل اجرا نمی‌شود اما به هر صورت از دستاوردهای بزرگ اجتماعی است.

برای یک مقایسه گذرا بد نیست یادآوری کنم که در اتحاد شوروی تحصیلات متوسطه اجباری است و اجرا می‌شود.

استفاده از مرخصی هنگام زایمان و تأسیس شیرخوارگاه و مهد کودک در کنار کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، مرخص کردن مادران برای شیردادن به کودک و نظایر آن در قوانین کار منعکس می‌شود.

تجربه و پژوهش‌های پزشکی و روان‌شناسی ثابت کرده است که کودکان در ماه‌ها و سال‌های اول تولد به آغوش مادر و به محیط گرم خانوادگی نیاز دارند. کودکانی که در آن سنین از محبت مادر محروم شوند با روحیه خشن و متجاوز و عقده‌ای بار می‌آیند و برای حفظ سلامت جامعه لازم است که به تعادل و سلامت روانی کودکان توجه شود و آنان در آغوش مادران خود پرورش یابند. همچنین مادرانی که کودکان خود را شیر داده و بزرگ کنند، روانی متعادل‌تر و روحیه‌ای انسانی‌تر دارند و خانواده آن‌ها محکم‌تر است.

موافق قانون کار شوروی به مادران یک سال مرخصی زایمان داده می‌شود که بسته به نیاز پزشکی یک تا سه ماه آن را قبل ۹-۱۱ ماه آن را پس از زایمان استفاده می‌کنند تا بتوانند کودکان خود را به بهترین وجهی پرورش دهند. ۶ ماه از این مرخصی یک ساله با استفاده از صد درصد دستمزد است و ۶ ماه دیگر بدون استفاده از حقوق ولی با حفظ محل کار و سوابق خدمت.

باری در قوانین کل کشورهای سرمایه‌داری و مصوبات سازمان بین‌المللی کار هم حقوق زنان و مادران مورد حمایت است و مرخصی زایمان در کشورهای مختلف بسته به درجه رشد اجتماعی و توان نهضت‌های کارگری و مترقی متفاوت است.

یک موضوع مهم دیگر در قوانین کار کشورهای سرمایه‌داری محدود کردن حق سرمایه‌دار در بیکار کردن کارگران است. چنان‌که گفتیم، سرمایه‌دار تا وقتی که به کارگر نیاز دارد - یعنی تا وقتی می‌تواند از او به شدت بهره‌کشی کند - نیروی کار او را می‌خرد و زمانی که امکان بهره‌کشی کم شود، کارگر را بیکار کرده به دور می‌اندازد و به قول مارکس نیروی کار کارگر مانند پول کاغذی که از جریان خارج شده و بی‌ارزش می‌شود. از موضع اقتصاد سرمایه‌داری، این امر کاملاً عادی و درست است. در این اقتصاد نیروی کار کالا است و سرمایه‌دار کاملاً حق دارد این کالا را بخرد، مصرف کند و حق دارد که اگر نیازی به مصرف آن نداشت خریداری نکند. اما از نظر کارگر، در مصالح جامعه، موضوع صورت دیگری دارد: فروش نیروی کار تنها شرط زنده ماندن کارگر و خانواده

است و اگر کارگر از کار بیکار شود و زندگی او و اعضای خانواده‌اش به خطر می‌افتد.

به علاوه در جامعه سرمایه‌داری خرید و فروش نیروی کار، امری محدود و تصادفی نیست. در جامعه‌ای با رشد متوسط سرمایه‌داری نصف خانواده‌ها معاش خود را از مزدوری تأمین می‌کنند و جایی که سرمایه‌داری رشد یافته‌تر است این نسبت به بیش از ۷۰-۸۰ درصد خانواده‌ها را در بر می‌گیرد. کار و بیکاری این توده عظیم را نمی‌توان فقط امری مربوط به خود آن‌ها دانست.

در آغاز پیدایش سرمایه‌داری، صاحب کار هیچ‌گونه مقرری در برابر کارگر نداشت. هر وقت نیاز داشت کارگری را استخدام می‌کرد و هر لحظه که اراده می‌کرد می‌توانست به خدمت کارگر پایان دهد. مدافعین سرمایه‌داری هم که چنین رفتاری را کاملاً طبیعی و انسانی معرفی می‌کردند و مدعی بودند که کارگر موافق قراردادی خود را به اجاره واگذار می‌کند، و سرمایه‌دار موافق نص عقد اجاره حق دارد، با او رفتار کند.

اما ده‌ها سال نبرد اجتماعی، ده‌ها سال تجربه فلاکت‌آمیز و بسیار تلخ که جوامع سرمایه‌داری از سر گذراندند. سرانجام این مطلب را روشن کرد که اخراج کارگر از کار لااقل باید شرایطی داشته باشد و دست سرمایه‌دار را در این امر نمی‌توان باز گذاشت.

در قوانین کار کشورهای سرمایه‌داری اخراج‌های دسته جمعی، اخراج‌های بدون دلیل، اخراج‌های بدون جبران سابقه خدمت معمولاً منع می‌شود. به علاوه سازمان‌های تأمین اجتماعی موظفند به کارگران بیکار کمک هزینه‌ای بدهند و در یافتن کار جدید به آن‌ها یاری رسانند.

طبیعی است که این‌گونه مُسکّن‌ها چاره درد نیست. بیکاری ده‌ها میلیون انسان آماده به کار، پیامدهای بسیار منفی اجتماعی-اقتصادی دارد. خانواده‌ها از هم می‌پاشد، فساد را گسترش می‌دهد، بیماری‌های جدید روانی ایجاد می‌کند، فقر را تشدید می‌کند.

نظریه‌های اقتصادی جدید سرمایه‌داری نظیر نظریه کینز - که پایه سیاست‌های اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری انحصاری معاصر است - بیکاری کارگران را از نظر اقتصادی امر طبیعی و حتی مفید می‌داند وجود این نظریات مؤید این واقعیت است که نظام بی‌دورنمایی است و لیاقت آن را ندارد که جامعه را [آداره] کند.

در لایحه قانون کار مصوب هیأت وزیران جمهوری اسلامی ایران همه موارد فوق، یعنی ایمنی و بهداشت کار، حمایت از زنان و کودکان و جلوگیری از اخراج بی‌رویه کارگران در نظر گرفته شده است.

در این لایحه، یک فصل تمام مرکب از ۲۲ ماده به ایمنی کار اختصاص یافته است. قانون کار صاحب کاران را موظف به اجرای مقررات و ضوابط حفاظت فنی بهداشت حرفه‌ای می‌داند و برای کسانی که تخلف کنند مجازات‌هایی در نظر گرفته است و اگر این قانون همه کارگران کشور را در نظر گرفته به طور کامل و دقیق اجرا شود شاید در شرایط فلاکت‌بار محیط‌های کار بهبودی حاصل گردد ولی متأسفانه امید زیادی نیست. زیرا این قانون بخش بسیار جزئی از کارگران را شامل می‌شود و اکثریت قریب به اتفاق کارگران و کارگاهی مشمول قانون نخواهند بود، اتفاقاً درست آن بخشی از کارگاه‌ها و رشته‌های تولیدی که شرایط بهداشتی آن‌ها بسیار بد است و در آن‌ها مقررات حفاظت و ایمنی مراعات نمی‌شود، از قانون استثنای شده‌اند. کارگاه‌هایی که کمتر از ده نفر کارگر دارند معمولاً در محله‌های بسیار کوچک، کم‌هوا، بدون وسایل تهویه، محل‌هایی که آب و آبریز

بهداشتی ندارند تأسیس می‌شوند، ماشین‌هایی که در این کارگاه‌ها نصب می‌شوند فاقد حداقل وسایل ایمنی هستند و برای حفظ سلامت کارگران و سلامت جامعه لازم است که قانون حتماً این کارگاه‌ها را نیز شامل شود.

اطلاعاتی که قبل از دستگیری ما از وضع نابسامان کارگاه‌های پرس‌کاری، دوره‌گردی، فلزکاری، کفاشی، بافندگی، قالی‌بافی و امثال این‌ها می‌رسید به واقع دلخراش بود. در اتاق‌های مرطوب و خفه چندمتری، ۸-۱۰ کارگر و چه بسا بیش از آن چسبیده به هم مشغول کارند و جایی که هوا برای نفس کشیدن نیست روزانه ۱۲-۱۴ ساعت کار می‌کنند. در کارگاه‌هایی که ماشین‌های خطرناک، مانند اهره برقی، پرس، تراش و نظایر آن‌ها دارند جان کارگران همواره در معرض خطر است و کمتر روزی است که در شهری مثل تهران چندین سانحه اسف بار رخ ندهد.

کارگران ساختمانی هم که قانون شامل آن‌ها نمی‌شود در وضع بسیار بدی هستند. آن‌ها معمولاً جایی برای زندگی ندارند. در بیابان و یا ساختمان‌های نیمه‌تمام دور از زن و بچه و یا با تمام خانواده خود زندگی می‌کنند و کار آن‌ها نیز فاقد حداقل ایمنی است. روزی نیست که چندین کارگر ساختمانی بر اثر سقوط از بلندی و یا سایر سوانح ناشی از کار کشته و یا به شدت زخمی نشود.

کارگران حمل و نقل در جاده‌ها، با جان خود بازی می‌کنند و کارگران کشاورزی در دوران ماقبل تاریخ زندگی و کار می‌کنند و اگر کشاورزی مدرن مثلاً سم‌پاشی، راهی به دهی پیدا کرده، قاتل جان بسیاری از کارگران شده است. هیچ قانونی هم از آن حمایت نمی‌کند و مقرراتی برای مراعات بهداشت و ایمنی کار موجود نیست.

در مورد کودکان، لایحه قانون کار جمهوری اسلامی ایران، به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام را ممنوع کرده و تا ۱۸ سال تمام را نوجوان تلقی نموده و تسهیلاتی برای نوجوانان در نظر گرفته است.

در مورد مادران و زنان نیز مواد حمایتی در لایحه قانون کار وجود دارد. از جمله برابری دستمزد زن و مرد اعلام شده و سپردن کارهای خطرناک و زیان‌آور به زنان و همچنین سپردن کار شب به آنان ممنوع و یا محدود شده و مرخصی زایمان ۹۰ روزه و فرصت شیر دادن در نظر گرفته شده است.

متأسفانه قانون کار درست همان کارگاه‌هایی را که از کار کودکان و زنان به میزان زیادی استفاده می‌کنند، استثنا کرده است.

تأسف دیگر اینجاست که هنوز عقاید نادرست قبل از سرمایه‌داری، که امر کودکان و زنان را مربوط به جامعه ندانسته و مربوط به خود آن‌ها می‌داند، در میان دانشمندان اسلامی جای برجسته‌ای دارد. برای نمونه می‌توان از کتاب دانشگاهی درآمدی بر مبانی اقتصاد اسلامی یاد کرد که در یک کتاب آموزشی و نمونه برای دانشگاه هنوز هم موضوع کودکان را فقط مربوط به اولیای آنان می‌داند و اسمی از ضرورت حمایت قانونی از کودکان و زنان نمی‌برد.

در مورد اخراج کارگران در کشور ما قبل از انقلاب دست سرمایه‌داران تا حدود زیادی در اخراج کارگران باز بود. زیرا بخش بزرگی از کارگران اصولاً مشمول قانون نبودند و کسی از حقوق آنان حمایت نمی‌کرد. در بخشی هم که مشمول قانون بودند، طبق ماده ۳۳ قانون کار شاهنشاهی، سرمایه‌دار حق داشت کارگر را اخراج کند.

پس از انقلاب، کارگران علیه این ماده قانونی مبارزه طولانی کردند. در انواع آشکال مخالفت خود را با اخراج کارگران و حق خود را به داشتن کار اعلام کردند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز داشتن کار را از حقوق اتباع جمهوری اسلامی ایران می‌داند.

ولی متأسفانه، علی‌رغم قانون اساسی و علی‌رغم تجربه تلخ ده‌ها ساله کشورهای سرمایه‌داری هنوز این اندیشه عقب‌مانده که گویا کار و بیکاری کارگر مربوط به عقد اجاره است که میان او و سرمایه‌دار منعقد شده طرفداران جدی دارد که به این اندیشه ضد کارگری لباس شرعی هم می‌پوشانند.

لایحه قانون کار مصوب هیأت وزیران در ماده ۳۳ قانون کار شاهنشاهی تعدیلی به وجود آورده ولی متأسفانه به طور صریح از حق کارگر به ادامه کار دفاع نکرده است.

هنگام بحث از لایحه قانون کار مصوب هیأت دولت لازم است دو نکته اساسی هم در نظر گرفته شود، نخست اینکه اقتصاد ایران فعلاً دو بخش عمده دارد. دولتی و سرمایه‌داری. مؤسسات دولتی بزرگند و مشمول قانون کار. اما بیشتر مؤسسات سرمایه‌داری کوچکند و با این قانون که کارگاه‌های کمتر از ده نفر را معاف می‌کند می‌توان گفت که اکثر سرمایه‌داران از قانون معاف شده‌اند. دوم اینکه این قانون در مؤسسات بزرگ متعلق به سرمایه‌داران قدرت اجرایی بسیار ضعیفی دارد.

از آنجا که سرمایه‌داران به آسانی تن به اجرای قانون کار نمی‌دهند، لذا اجرای این قانون مستلزم آن است که سازمان نظارت قوی موجود باشد، که معمولاً مرکب از دو شاخه است: یکی نظارت مستقیم کارگران بر اجرای قانون که توسط سندیکا‌های کارگری اعمال می‌شود و دیگری بازرسان کار که بسیار بسیار کم است. یکی از مسئولین وزارت کار می‌گوید:

«ما در کشور فقط ۱۴۵ نفر بازرس داریم و یک میلیون و هشتصد هزار کارگاه. اگر این بازرسان تمام ۳۶۵ روز سال را کار کنند هر ۸ ساعت یک بار نوبت یک کارگاه می‌رسد. ۲۷»

مسئول وزارت کار از نظارت خود کارگران و تشکل‌های کارگری حتی اسمی هم نبرده است.

بنابراین ضعف نظارت اجرای قانون را حتی در محدوده شمول قانون هم دشوار می‌سازد.

دومین دلیل اینکه لایحه قانون کار جمهوری اسلامی ایران ضمانت اجرای محکمی ندارد این است که این لایحه اصولاً به صورت یک قانون رسمی و لازم‌الاجرا تدوین نشده و بلکه به صورت معامله‌ای است که دولت به سرمایه‌داران پیشنهاد می‌کند و به آن‌ها اطلاع می‌دهد که اگر این قانون را مراعات کنند در مقابل از خدمات و مزایای دولتی بهره‌مند خواهند شد و اگر قانون را مراعات نکنند خدمات به آن‌ها تعلق نخواهد گرفت.

ماده ۱۲ قانون چنین است:

« کلیه صاحب‌کاران به جز در مواردی که استثنا می‌شود موظف به رعایت دقیق مفاد این قانون بوده و متعهد می‌شوند که قرارداد کار را بر مبنای شروط عقد الزامی تنظیم و ارائه کنند و در ضمن دولت جمهوری اسلامی ایران نیز در حدود امکانات و توانایی‌های خویش، خدمات و امتیازات لازم از جمله موافقت‌نامه‌های اصولی، پروانه بهره‌برداری، تسهیلات بانکی و ارزی مواد اولیه و غیره را در اختیار آنان قرار خواهد داد.

ماده ۱۳ قانون می‌گوید:

« صاحب‌کارانی که از اجرای این قانون امتناع نمایند بنا به پیشنهاد وزارت کار و امور اجتماعی از تمام یا قسمتی از خدمات و امتیازات دولتی محروم خواهند شد.

این موارد قانون کار را از قانون بودن ساقط می‌کند و نشان می‌دهد که هنوز افراد صاحب نفوذ و پرقدرتی در کشور ما هستند که مستحده بودن سرمایه‌داری را قبول ندارند و می‌خواهند مسائل جامعه سرمایه‌داری را که مسائل تازه‌ای است براساس باب اجاره حل و فصل کنند و هرگونه دخالت دولت در امور سرمایه‌داران را خلاف اسلام معرفی نمایند. متأسفانه دولت هم طوعاً یا کرهاً به استقبال آن‌ها می‌رود.

مفهومی که در پشت این مواد قانونی خوابیده این است که:

۱. دولت در رابطه کار و سرمایه نمی‌تواند مستقیماً دخالت کند. دست سرمایه‌دار در هرگونه رفتار با کارگر باز است.
 ۲. مؤسساتی که از خدمات دولتی استفاده می‌کنند خود به خود از شمول قانون معافند.
 ۳. دولت متعهد است که به خاطر اجرای قانون کار هم شده به سرمایه‌داران خدماتی ارائه دهد و باج‌گزار دائم آن‌ها باشد و گرنه به همان نسبت که از خدمات چیزی کم شود، سرمایه‌داران از قانون کار چیزی کم می‌کنند.
 ۴. در بخش اعظم کشورهای جهان که دولت چنین خدماتی به سرمایه‌داران ارائه نمی‌دهد، از نظر اسلام، قانون کاری وجود نخواهد داشت.
 ۵. مؤسسات سرمایه‌داری کمتر از ده نفر از قانون معاف بودند و مؤسسات بیش از ده نفر هم با این بهانه خود را از شمول قانون معاف می‌کنند. قانون محدود در مؤسسات دولتی می‌شود.
- این‌هاست نتایجی که از این ماده قانونی و این نوع برداشت از قانون حاصل می‌شود. نادرستی چنین برداشتی از مناسبات کارگر و سرمایه‌دار، در سایر کشورهای دنیا دو قرن پیش آشکار شد و عجیب است که کسانی گمان می‌کنند با این نوع تصورات واپس‌گرا می‌توانند در حوادث و در مسیر طبیعی مناسبات اقتصادی - اجتماعی تأثیری بگذارند، عجیب‌تر آنکه کسانی گمان می‌کنند که این الگوها را می‌توان به عنوان یک حرف تازه و یک دستاورد مهم به دنیا عرضه کرد. غافل از اینکه دنیا این حرف‌ها را دویست سال پیش کهنه کرده است.

نبرد با ماشین

مبارزه میان سرمایه‌دار و کارگران همان ابتدای پیدایش مناسبات سرمایه‌داری آغاز شده است ولی تا پیش از پیدایش ماشینیسیم، کارگران هرگز علیه وسیله کار برنخاسته بودند. از زمانی که ماشین پیدا شد و سرمایه‌داری این وسیله تولید را در راه هدف‌های سودجویانه خود علیه طبقه کارگر و زحمتکشان به کار گرفت، کارگران به نبرد با ماشین، به عنوان تجسم مادی شیوه تولید سرمایه‌داری عصیان کردند.

در آغاز برای کارگران و توده مردم زحمتکش دشوار بود که میان ماشین و کاربرد سرمایه‌داری آن فرق بگذارند. آن‌ها عامل بدبختی خود را به طور مجسم و مشخص در وجود ماشین می‌دیدند و ماشین بود که آن‌ها را بیکار می‌کرد، ماشین بود که مالکیت کوچک متکی به کار شخصی را از میان می‌برد، ماشین بود که خانواده‌ها را به هم می‌ریخت و زنان و کودکان خردسال را گروه‌گروه به سوی خود می‌کشید، خون آن‌ها را می‌مکید و تفاله آن‌ها را به کوچه‌ها می‌ریخت، ماشین بود که توده‌های وسیع زحمتکش را از نان شب محروم می‌کرد.

کارگران، در نخستین برخورد به ماشین، سرمایه‌دار را نمی‌دیدند و تأثیر قوانین ویرانگر سرمایه‌داری را نمی‌شناختند لذا علیه خود ماشین عصیان می‌کردند. از قرن هفدهم تا قرن نوزدهم، اروپا شاهد عصیان‌های کارگری علیه ماشین است. کارگران با حرکت دسته‌جمعی به ماشین‌ها هجوم می‌آوردند، آن‌ها را آتش می‌زدند و می‌شکنند.

در آغاز قرن نوزدهم - حدود ۱۵۰-۱۷۰ سال پیش، در انگلستان جنبشی علیه ماشین‌های نساجی پدید آمد که به نام رهبر آن **نِد لود، جنبش لودیت** نام گرفت. این جنبش هجوم به ماشین‌ها و شکستن، آتش زدن و ویران کردن آن‌ها را سازمان می‌داد. اما با گذشت زمان و کسب تجربه، طبقه کارگر آگاه شد. دشمن واقعی خود را شناخت و یا لاقلاً متوجه شد که ماشین فی‌نفسه گناهی ندارد. گناه از نظامی است که آن را علیه مردم و به سود یک گروه و طبقه خاص اجتماعی به کار می‌گیرد. قشر آگاه‌تر کارگری دریافتند که ماشین، نه تنها چیز بدی نیست، بلکه دستاورد بسیار مهم علوم و فنون است، دستاورد نبوغ انسانی است و می‌تواند و باید در خدمت انسان قرار گیرد و کارگران را از کار شاق و شبانه‌روزی به خاطریک لقمه نان رهایی بخشد و برای این کار لازم است که ماشین نه به شکل سرمایه‌داری بلکه در نظام انسانی و سیاسی به کار گرفته شود. نه به خاطر سود تنگ‌نظرانه یک مشت غارتگر بلکه به لحاظ منافع همه مردم کار کند.

از اینجا بود که اندیشه‌های سوسیالیستی پدید آمد و رشد کرد و به سوسیالیسم علمی مارکس رسید.

عکس‌العمل نظام سرمایه‌داری، در برابر عصیان‌های ضد ماشینی - چنانکه همواره شیوه این نظام است - دوگانه بود: یکی سرکوب خشن این عصیان‌ها و دیگری سوء استفاده از اندیشه‌های ناپخته و نادرست آن‌ها.

حکومت‌های سرمایه‌داری برای مقابله با عصیان‌های کارگری از ارتجاعی‌ترین وسایل فشار استفاده کردند و از اینکه جنبش کارگری به ماشین هجوم می‌برد دستاویزی ساخته و کارگران را مشتی وحشی و خرابکار نامیدند و برای اعمال شدیدترین فشارها به کارگران از این تبلیغات بهره گرفتند و خود را هوادار ترقی و پیشرفت و کارگران را مرتجع معرفی کردند.

جانب دیگر عکس العمل سرمایه‌داری در مقابل عصیان‌های ضد ماشینی، چنانکه یاد شد، عبارت بود از سوء استفاده از ناآگاهی موجود در این جنبش‌ها. سردمداران سرمایه، و دانشمندان خادم سرمایه، خیلی زود دریافتند که این ناآگاهی به سود سرمایه‌داری است. اینکه کارگر مقصر اصلی را که نظام سرمایه‌داری است شناسد و عدم رضایت و خشم خود را به جای اینکه متوجه سرمایه‌داری باشد به سوی یک مشت آهن و چرخ‌دنده و تسمه معطوف کند، برای سرمایه‌داری بسیار سودمند است.

از اینجا بود که در اردوگاه سرمایه‌داری و در میان مدافعان سرمایه اندیشه‌های مخالفت با ماشین رونق گرفت. همان کسانی که نبرد کارگران را با ماشین به شدیدترین وجه سرکوب می‌کردند مخالفت تئوریک با ماشین را - تا حد یک فلسفه عرفانی و عاشقانه بالا بردند - تعداد قابل ملاحظه‌ای از به اصطلاح دانشمندان، اندیشمندان و نویسندگان پیدا شدند که آثاری علیه ماشین منتشر کردند، که هم‌اکنون نیز انواع این نوع نوشته‌ها مدام چاپ و منتشر می‌شود و روزنامه‌ها و مجلات و برنامه‌های رادیو-تلویزیون‌های کشورهای امپریالیستی و وابسته را پر می‌کند.

جهت اصلی این نوشته‌ها این است که نظام سرمایه‌داری را از زیر ضربه بیرون بکشند و گناه همه ناپسامانی‌ها و فلاکت‌های جوامع سرمایه‌داری را به گردن علوم و فنون و ماشین بیندازند. اگر امپریالیسم آمریکا با بمب اتمی چند صد هزار انسان بی‌گناه و زنان و کودکان غیر نظامی را در یک لحظه نابود می‌کند و حتی بدون کمترین ضرورت نظامی، فقط برای قدرت‌نمایی پس از جنگ و تأمین شرایط تحکیم سلطه خود بر جهان، چنین جنایتی را به آسانی مرتکب می‌شود و هم امروز تمام بشریت را با اسلحه اتمی به ویرانی تهدید می‌کند تقصیر از نظام امپریالیستی نیست بلکه تقصیر از علوم اتمی است. مدافعان امپریالیسم آمریکا، مبالغ فراوانی تبلیغات به ظاهر خشم‌آلود علیه بمب اتمی منتشر می‌کنند و از اینکه گویا انسان به دست خود دارد ریشه خود را می‌کند فلسفه‌بافی می‌کنند تا شاید جنایت‌کاران را در موضع مخالفان جنایت قرار دهند.

این شگرد تبلیغاتی، فقط در مورد تسلیحات و بمب اتمی به کار نمی‌رود بلکه در کل نظام سرمایه‌داری هر جا که بر اثر عملکرد قوانین ویرانگر آن فلاکتی متوجه توده مردم و جامعه بشری شده است؛ این شگرد کاربرد دارد. ده‌ها میلیون انسان بیکار و گرسنه‌اند، تقصیر تمدن ماشینی است، محیط زیست انسان ویران می‌شود. تقصیر تمدن ماشینی است، زندگی انسان در جوامع سرمایه‌داری روز به روز بیشتر و بیشتر معنویت خود را از دست داده و انسان از انسانیت خود نفی و پوچ می‌شود، تقصیر جامعه صنعتی و تمدن ماشینی است.

امروز در این عرصه نبرد عظیمی میان نیروهای ترقی خواه و بشردوست، با نیروهای جنایتکار امپریالیستی در جریان است. نیروهای ترقی خواه می‌کوشند مردم جهان را آگاه کنند و نشان دهند که ریشه بدبختی‌های کنونی در ماشین و علم و تمدن نیست، در نظام سرمایه‌داری است که هر چیزی را در منافع سودجویانه و غارتگرانه خود مورد سوء استفاده قرار می‌دهد و از آن نتایج فلاکت‌باری پدید می‌آورد و گرنه خود علم و تمدن و ماشین چیز بسیار خوبی است. آینده بشریت است، می‌تواند و باید عامل رهایی انسان‌ها شده و راه معنویت را برای انسان‌ها بگشاید.

اما محافل امپریالیستی می‌کوشند بر ناآگاهی مردم بیفزایند و از ناآگاهی آن‌ها استفاده کنند و ماهیت پلید امپریالیسم را در پشت پرده ماشین و علم پنهان کنند. در دهه‌های اخیر و در کشورهای امپریالیستی، زیر رهبری مستقیم سازمان‌های امنیتی - نظیر سیا - انواع فلسفه‌ها و هنرها و جریان‌های سیاسی - اجتماعی پدید آمده و به ویژه در میان جوانان تبلیغ شده که جهت عمده همه آن‌ها منحرف کردن خشم عمومی از نظام سرمایه‌داری به سوی ماشین و تمدن و ترقی به معنای اعم این کلمه است.

مهم‌ترین موفقیت اندیشمندان مدافع امپریالیسم، در دهه ۶۰ مسیحی یعنی دهه ۴۰ هجری شمسی بود. در آن زمان، موج بزرگی برخاست که بخش قابل ملاحظه‌ای از جوانان کشورهای سرمایه‌داری را فراگرفت که به موج چپ نو معروف شد. فیلسوفان و جامعه‌شناسان این موج کسانی چون مارکوزه و ریمون آرون و امثالهم بودند که نتایج فلاکت‌بار کاربرد سرمایه‌داری علوم و فنون را به حساب نقش علم و ماشین می‌گذاشتند. به عنوان مثال، این واقعیتی است که کاربرد سرمایه‌داری ماشین، کارگر را به جزئی از ماشین بدل می‌کند. در این نظام به جای اینکه ماشین - یعنی وسیله تولید - مسلط باشد، ماشین به مثابه عامل قدرت سرمایه و تجسم سرمایه به کار مسلط می‌شود. اما مارکوزه، این واقعیت را تحریف می‌کرد و مدعی می‌شد که در دنیای علم و ماشین - صرف نظر از ماهیت سرمایه‌داری کاربرد آن - انسان وابسته به تولید و ماشین است، قدرت تسلط بر ماشین را ندارد. ماشین بر انسان مسلط است و لذا انسان یک بُعدی است.

اصطلاح انسان یک بُعدی، در دهه ۶۰ مسیحی برابر دهه ۴۰ شمسی با وسعت تمام از سوی دستگاه عظیم تبلیغاتی امپریالیستی در سراسر جهان و به ویژه در میان قشرهای جوان و دانشجو منتشر شد و به جوانان دانشجو این طور تلقین شد که گویا بر اثر رشد و تکامل صنعت و علم، کارگران وابسته به ماشین شده و عناصر یک بُعدی بوده و دیگر انقلابی نیست و گویا فقط آن‌ها و رهبران روشنفکر آن‌ها به این دلیل که ارتباطی با تولید ندارند جزئی از نظام تولیدی نبوده و به اصطلاح یک بُعدی نیستند و می‌توانند دنیا را نجات دهند و گویا اندیشه‌های انقلابی مارکسیستی که به توده مردم و به ویژه به کارگران تکیه می‌کند کهنه شده و زمان زمان جوانان دانشجوست که برخیزند نه با سرمایه‌داری که با تمدن و در واقع و بیش از همه با سوسیالیسم بستیزند. این نظریات نوع جدید نبرد با ماشین متمدن به جای نبرد با سرمایه‌داری بود.

در همان دهه ۶۰ در اوج اشتهار مارکوزه، کاشف به عمل آمد که او کارمند «سیا» است و از زمان جنگ دوم جهانی با سرویس‌های جاسوسی آمریکا همکاری می‌کند.

اما تا وقتی این واقعیت‌های تلخ کشف شود و جوانان تا حدودی به خود آیند، موج چپ نو زیان‌های فراوانی به جنبش انقلابی اروپا و کشورهای وابسته زد و انرژی‌های فراوانی را هدر داد.

یکی از آشکال تظاهر فلسفه ضد ماشینی و ضد تمدن کشاندن جوانان به سوی مواد مخدر، دور کردن آن‌ها از زندگی و راندن به سوی جریان‌های پوچی است، که برجسته‌ترین آن هیپی‌گری است و از آن پس نیز انواع دیگری از این پوچی‌ها پیدا شده است. در این جریان‌ها خشم جوانان از معایب جامعه سرمایه‌داری به شکلی نادرست و انحرافی منعکس شده است. جوانان معایب جامعه امپریالیستی را می‌بینند و علیه آن می‌شورند اما مدافعین سرمایه، فلسفه‌بافان خادم امپریالیسم، به آنان تلقین می‌کنند که گناه از سرمایه‌داری امپریالیستی نیست، بلکه اصولاً خود تمدن بد است. شهرنشینی و اتوموبیل و ماشین بد است نه کاربرد سرمایه‌داری آن. لذا

برای مبارزه با سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ای سالم بر مبنای کاربرد وسیع آخرین دستاوردهای علوم و فنون باید از تمدن و از جامعه انسانی گریخت. سرمایه‌داری پوچ و غیر انسانی نیست. بلکه خود زندگی و تمدن غیر انسانی و پوچ است. باید از زندگی گریخت و به مواد مخدر پناه برد. مخالفت با ماشین و تمدن بشری، به جای مخالفت با نظام سرمایه‌داری جانب دیگری هم داشت که منافع فئودال‌ها را منعکس می‌کرد. به این معنی که نویسندگان مدافع فئودالیسم، از موضع ارتجاعی، بازگشت به گذشته، با ماشین مخالفت می‌کردند و مدعی بودند که گویا در روزگاران پیشین، زمانی که ماشین و تمدن امروزی نبود اساساً زندگی خوشی داشتند. آن‌ها، برای مخالفت با کاربرد سرمایه‌داری ماشین، با اصل تکامل و پیشرفت مخالفت می‌کردند.

در دهه‌های اخیر نظریات عقب‌مانده و ارتجاعی این نوع دانشمندان مورد توجه محافل امپریالیستی قرار گرفته و آن‌ها می‌کوشند در مردم این فکر را تلقین کنند که اصولاً پیشرفت دانش و فن به زبان معنویت و به معنای ویرانی محیط زیست است و لذا باید از رفتن به پیش احتراز کرد و به عقب برگشت.

به ویژه در کشورهای عقب‌مانده جهان اسلام تبلیغ این‌گونه نظریات ارتجاعی برخلاف واقعیت میدان وسیع تری دارد و با تبلیغ نظریات محافل امپریالیستی می‌کوشند جلو پیشرفت کشورهای جهان اسلام را بگیرند.

یک نظریه دیگر امپریالیستی درباره کاربرد ماشین و تکامل اقتصادی، از سوی کسانی چون والت روستو مطرح شده است که بنا بر آن تفاوت سوسیالیسم و سرمایه‌داری و اصولاً تفاوت میان نظام‌های اجتماعی انکار می‌شود و همه جوامع برحسب رشد صنعتی طبقه‌بندی می‌شوند.

والت روستو از آغاز دهه ۶۰ یعنی زمانی که محافل امپریالیستی به اصطلاح موج نو را به راه انداختند نظرات خود را ابراز کرده مدعی شد که «مراحل رشد و توسعه اقتصادی جامعه‌ها» را کشف کرده است.

چنان‌که می‌دانیم، مارکس مراحل تکامل واقعی جامعه بشری را از کمون اولیه و برده‌داری تا سرمایه‌داری و سوسیالیسم کشف کرده است. اما این کشف با مذاق سرمایه سازگار نیست زیرا گذرا بودن سرمایه‌داری و ضرورت تحول آن را به سوسیالیسم خاطرنشان می‌کند.

روستو به جای کشف علمی مارکس، یک شمای ساختگی ارائه داد که در آن جوامع بشری صرف نظر از ماهیت اجتماعی آن‌ها و فقط بر اساس میزان درآمد ملی و کاربرد ماشین طبقه‌بندی می‌شوند به طوری که به آسانی کشورهای سوسیالیستی فقط به خاطر اینکه از نظر تکامل صنعتی پیشرفته‌اند به نام جامعه صنعتی در کنار امپریالیسم و هم‌ردیف آن قرار می‌گیرند.

نظریات روستو در دهه ۶۰ به مثابه یک کشف بزرگ و وسیله مقابله با مارکس از سوی دستگاه تبلیغاتی و آموزشی امپریالیسم در مقیاس بین‌المللی بخش شد و پایه اقتصادی - اجتماعی بسیاری از جریان‌های انحرافی که گاه به ظاهر متناقض می‌خواند قرار گرفت.

در کشور ما مخالفت با ماشین به جای مخالفت با کاربرد سرمایه‌داری آن به عنوان یک نظریه وارداتی و زیان‌بخش، از قریب پنجاه سال پیش آمده و برخی از گروه‌ها و شخصیت‌های اجتماعی را که شاید نیت بدی نداشتند و ندارند فراگرفت.

از نخستین کسانی که درباره مخالفت با ماشین و به نوعی مخالفت با تمدن مطلبی نوشت احمد کسروی است. او را می‌توان گفت که از وضع ارتجاعی با ماشین مخالفت می‌کرد و مدعی بود که گویا از طریق بازگشت به گذشته می‌توان به طبیعت نزدیک‌تر شد و اساس معنویت را استوار داشت.

پس از ۲۸ مرداد، در زمانی که همه نیروهای مترقی سرکوب شدند و ابراز هر نظر علمی جرم نابخشودنی تلقی شد، کشور ما عرصه آزادی بود برای ارائه انواع نظریات امپریالیستی. همان‌ها که با صنعتی شدن کشور ما مخالفت می‌کردند و حاضر نبودند که ایران کارخانه ذوب آهن داشته باشد، فیلسوف مآبانی هم داشتند که توسط آن‌ها، اصل صنعتی شدن کشور را حرکت به سوی ماده‌پرستی و دور از عرفان و معنویت قلمداد می‌کردند و به جای آنکه با امپریالیسم و کاربرد امپریالیستی علوم و فنون مخالفت کنند با اصل تمدن مخالفت می‌کردند.

در دهه ۶۰-۷۰ مسیحی (یعنی ۴۰-۵۰ شمسی) تمام عقاید و فلسفه‌های ضد مردمی و ضد تمدن و همه اندیشه‌های ضد علمی از طریق دانشگاه‌ها، مطبوعات و سایل ارتباط جمعی زمان شاه به خورد مردم ما داده شد. نظریات مارکوزه، والت روستو، ریمون آرون، روژی دبره و انواع آنها به عنوان آخرین دستاورد نظامی اندیشه انسانی به جامعه ما آمد و برخی از آنها وارد دروس دانشگاهی شد.

پس از انقلاب هم متأسفانه برخورد به مسائل اجتماعی - اقتصادی از جمله برخورد به ماشین در نظریات رسمی تفاوت چندانی نکرده است و حمله به ماشین به جای حمله به نظام سرمایه‌داری و کاربرد سرمایه‌داری ماشین شدیدتر هم شده است.

اصطلاحات گنگ شبیه «نظام صنعتی»، «نظام ماشینی»، «تمدن ماشینی» و «تمدن مادی» که دست پخت خادمان امپریالیسم است چپ و راست مورد استفاده قرار می‌گیرد و به مردم چنین تلقین می‌شود که گویا نفس صنعت، نفس ماشین، نفس تولید و سایل تمدن و رفاه عیب‌ناک است.

وجود این‌گونه حرف‌ها، در کشوری که انقلاب کرده و باید به طور آشکار راه آینده خود را روشن کند و قطعاً و به سرعت باید پیش رود تا بتواند به هدف‌های اعلام‌شده انقلاب دست یابد، جای تأسف است و تأسف آور اینکه اصطلاحات ساخته و پرداخته فیلسوف‌نمایان مدافع امپریالیسم گاه حجاب انقلابی اسلامی می‌پوشد.

در پایان به یکی از کتاب‌هایی که این‌گونه نظریات را با جرأت منعکس کرده اشاره‌ای می‌کنم، منظوم نوشته‌ای است از علی‌اکبر کسمایی به نام دین و ماشین که قبل از انقلاب در روزنامه‌های زمان شاه منتشر شده و پس از انقلاب به صورت کتاب مستقلی از طرف مؤسسه‌ای به نام «نهضت زنان مسلمان» چاپ و پخش شده و با سر و صدای فراوان به شهدا و پاسداران انقلاب تقدیم شده است.

نویسنده طبق معمول از خودش حرفی ندارد، نظریات عناصر مرتجع کشورهای امپریالیستی را که مایلند انحصار علوم و فنون و تکنولوژی مدرن را همچنان برای خود حفظ کنند و در ضمن خشم عمومی را از امپریالیسم به سوی علم منحرف نمایند رونویسی کرده است.

نویسنده به خوانندگانش می‌آموزد:

» نه! ماشین فارسی نیست و دست و پایی که برای آن می‌زنیم و کارهایی که برای دستیابی به آن می‌پنداریم درست است، شایسته ایرانی مؤمن و متدین نیست. اصراری که برای استفاده از آن داریم و شیوه‌هایی که در طرز استفاده از آن به کار می‌بریم نیز در دین منع شده است. 28

نویسنده جریان انحرافی هیپی‌گری و فرار گروهی از جوانان کشورهای سرمایه‌داری از تمدن و پناه بردن به نپال – به خاطر مواد مخدر – و امثال این‌ها را تأیید می‌کند و نتیجه می‌گیرد که گویا «غربی اهل حس است»، نتیجه تکاپویش علم مادی و چیرگی به طبیعت است. محور اصلی اندیشه غرب عقل است ولی شرقی اهل ضمیر است و محور اصلی اندیشه‌اش اخلاق است. فلسفه غرب مادی است و فلسفه شرق معنوی. به خوانندگان می‌آموزد که از آن علم غربی و از تکنولوژی غربی دوری کنند. اودعا می‌کند که:

» فجایعی مانند جنگ و خطر جنگ‌های اتمی و پیدایش زژادخانه‌های وحشتناک جنگی ناشی از شدت اعتماد و اتکا به شیوه‌های علمی و به کار بردن علم بدون اخلاق و رفتار انسانی است. 29

توجه می‌کنید! جنگ، ویرانی و فلاکت‌های اجتماعی ناشی از سلطه امپریالیسم برای اعظم دنیا نیست. ناشی از اعتماد به شیوه‌های علمی است. هیتلرها و ریگان‌ها و انحصارهای امپریالیستی که آن‌ها را روی کار آورده‌اند تقصیری ندارند، تقصیر از علوم است، نباید از نظام اجتماعی-اقتصادی کشورهای امپریالیست پرهیز کرد. نباید از راه رشد فلاکت‌بار سرمایه‌داری اعراض نمود بلکه فقط و فقط از علم و تکنیک پرهیز کرد. کلمه اخلاق هم در اینجا بهانه است و برای خالی نبودن عریضه و گرنه به عقیده نویسنده و آموزگاران‌ش اصلاً تکنولوژی اخلاق را فاسد می‌کند.

نویسنده از قول «کارشناسان»، «خطرهای تکنولوژی» را تأکید می‌کند، می‌گوید که افزون‌خواهی از آثار تکنولوژی است. به نظر او تکنولوژی – نه سرمایه‌داری نه امپریالیسم بلکه تکنولوژی و ماشین-آفت است. آفتی که اخلاق انسان‌ها را فاسد می‌کند سلطه استعماری و امپریالیستی و نابرابری‌های اجتماعی هم ناشی از نظام سرمایه‌داری و امپریالیستی نیست بلکه از آسیب‌های تکنولوژی است:

» یکی از آسیب‌های معنوی تکنولوژی، ایجاد نابرابری‌های اسفانگیز و شرم‌آور است. 30

نویسنده از قول یک به اصطلاح دانشمند مدافع امپریالیسم به نام اسوالد اشپنگر می‌نویسد:

» این تکنیک ماشینی یا تمدن شیطانی از میان خواهد رفت و روزی خواهد رسید که خُرده‌ریزه‌ها و پس‌مانده‌های آن، اینجا و آنجا، در بوته فراموشی خواهد افتاد. راه‌های آهن و کشتی‌ها و هواپیماهای گول‌پیکر، همانند راه‌های قدیم رومیان و دیوار چین در خواهد افتاد و «فسیل» خواهند شد.

از شهرهای بزرگ و آسمان‌خراش‌های ما نیز مانند «تفلیس»، «بابل» روزی خواهد رسید که اثری به جای نخواهد ماند. این «تکنیک» با شتاب به سوی سرنوشت پرهیز ناپذیر خود می‌رود و از درون خود جویده و دریده خواهد شد. کی و چگونه؟ کسی نمی‌داند. 31

این حرف‌ها مطلقاً توخالی و چرند است. کشتی و هواپیما و راه‌آهن فقط وقتی از رده خارج خواهد شد که جای آن را وسایل حمل و نقل بهتر و کامل‌تری بگیرد. تکنیک و ماشین از میان نخواهند رفت. بیشتر پیش خواهد رفت. آنچه از میان خواهد رفت و باید از میان برود تکنیک و علم نیست. امپریالیسم است. سرمایه‌داری انحصاری است. سلطه امپریالیسم است. تمدن از میان نمی‌رود و نباید از میان برود. سرمایه‌داری از میان خواهد رفت و یا باید از میان برود.

درباره تمدن‌های باستان روم و آشور هم، روشن است که تکنیک آن‌ها نابود نشد، آنچه نابود شده و می‌بایست نابود شود نظام ننگین برده‌داری است. ما و همه کشورهای جهان سوم امروز نیاز به علوم و فنون داریم. باید با تمام قوا برای کسب علوم و فنون و به دست آوردن تکنولوژی و ماشین مدرن بکوشیم و خودمان سازنده آن باشیم. آنچه از غرب نباید وارد کنیم نظام سرمایه‌داری است و نه کشتی و هواپیما.

رژیم خائن پهلوی از یک سو نظام فاسد سرمایه‌داری را برای کشور ما مسلط می‌کرد و از سوی دیگر میدان می‌داد که عده‌ای درباره ممانعت با علم و پیشرفت سخنوری کنند و به نام دفاع از اخلاق و ایمان با علم و ماشین به ستیزه برخیزند.

کشورهای امپریالیستی می‌خواهند انحصاردار تکنولوژی مدرن باشند تا از این طریق همواره سلطه خود را بر کشورهای عقب‌مانده حفظ کنند. آن‌ها در معاملات اقتصادی با صراحت تمام اعلام می‌کنند که حاضر به واگذاری تکنولوژی مدرن به کشورهای جهان سوم نیستند و می‌خواهند این کلید را در دست خود داشته باشند. همین کشورهای امپریالیستی، دانشمندان را هم دارند که مأمورند، برای حفظ انحصار و دولت کشورهای امپریالیستی تئوری‌بافی کنند و برای کشورهایی مثل ما لالایی بخوانند که گویا اصولاً تکنولوژی چیز بدی است و به درد شما نمی‌خورد و شمال ملل شرق همین قدر که دین و اخلاق دارید بس است.

آن‌گر به ملوس مَعوْکُن از آنِ تو این قاطر چموش لگدن از آنِ من

از این طریق محافل امپریالیستی می‌کوشند تا جایی که ممکن است عقب‌ماندگی علمی و فنی کشورهای جهان سوم را تثبیت کنند و آن را به مثابه یک ارزش اجتماعی به خورد مردم بدهند.

روی دیگر سکه مهم‌تر است. محافل امپریالیستی به خوبی می‌دانند که کشورهای جهان سوم سرانجام به عقب ماندن تن در نخواهند داد و دنبال علوم و فنون خواهند رفت و به ماشین و صنعت روی خواهند آورد. در چنین لحظه‌ای تئوری‌های به اصطلاح ضد صنعتی و ضد ماشینی بهترین نقش را به سود امپریالیسم ایفا خواهند کرد. زیرا بنا بر این تئوری‌ها: ماشین و سرمایه‌داری توأمانند ماشین وارد کردی طبعاً باید سرمایه‌داری را هم وارد کنی و اگر هم عیبی در آن بود از چشم سرمایه‌داری نبین از چشم ماشین ببین. یا پشت کردن به ماشین و صنعت و عقب ماندن، یا پذیرش سرمایه‌داری و از این راه دسترسی به تکه‌پاره‌هایی از صنعت و نوع دروغینی از پیشرفت صنعتی! این است دو راهی که امپریالیسم می‌کوشد پیش پای ما بگذارد و حضرات تئوریسین‌های خدام سرمایه به بهانه مخالفت با ماشین و انداختن گناهان سرمایه‌داری به گردن صنعت می‌خواهند ذهن ما را برای پذیرش یکی از آن دو آماده کنند و هر راه دیگری را بن‌بست نشان دهند.

روش عجیب و مضحکی دارند. آنها صفحات زیادی را در ذم و تقبیح ظاهری فلسفه غرب و اندیشه صنعتی غربی سیاه می‌کنند و به ظاهر فلسفه شرق را می‌ستایند اما وقتی دقت می‌کنی متوجه می‌شوی که آن نکوهش ظاهری و این ستایش دروغین هم از میان منحنی‌ترین فلاسفه غربی است.

همین آقای کسمایی، ضمن ستایش توخالی از شرق، همه توصیه‌های غلط خود را به فلسفه غرب متکی کرده و تمام کتابش ترجمه آزادی است از نوشته‌های هانری برگشن. او که در ظاهر مخالف فلسفه غربی بود مقام این فیلسوف غربی را به پیغمبری نزدیک کرده است. او می‌گوید:

برگشن اندیشمند بزرگ فرانسوی با دل‌آگاهی یک فیلسوف نیکخواه بشریت و با صداقت و حکمتی پیامبرانه نه تنها درباره ریشه‌های این اخلاق، بلکه در زمینه صنعت و افزار مبتدی انسان... بی‌طرفانه و دلسوزانه سخن گفته است.

یعنی در ادعا و با حرف توخالی شرق را معدن اخلاق و عرفان می‌نامیم و در عمل همین مردم شرق را در فلسفه اخلاق به درِیوزگی مدافعان سرمایه‌داری امپریالیستی می‌فرستیم و به مردم می‌آموزیم که از غرب تکنیک و علم وارد نکنید ولی نظام سرمایه‌داری وابسته و فلسفه منحط وارد کنید و قدر حکمت پیامبرانه برگشن‌ها را بدانید.

فراموش کردم یادآوری کنم که آقای برگشن و شرکاء، نه فقط تکنیک را برای مزاج ما شرقی‌ها مساعد نمی‌دانند بلکه گوشت‌خواری را هم تحریم می‌کنند و معتقدند که اگر گیاهخواری کنیم بهتر است. بالاخره نمی‌شود که آدم پیامبر باشد و تشریع نکند و حلال و حرامی تعیین نفرماید.

امیدوارم این مطلب برای شما روشن باشد نوشته‌هایی مانند دین و ماشین آقای کسمایی ارزش آن را ندارد که مورد نقد قرار گیرد و اگر من از این نوشته یاد کردم اولاً به این دلیل است که متأسفانه برخی از محافل مذهبی به این نظرات عمیقاً ناسالم لباس دین و مذهب می‌پوشانند و حرف‌های ضد انقلابی آن‌ها را اسلامی قلمداد می‌کنند. همین نوشته از طرف سازمان‌های مذهبی منتشر شده و با طمطراق فراوان به سپاه پاسداران و جندالله، شهدا تقدیم شده است. و دیگر اینکه همین حرف‌های آقای کسمایی از زبان افراد دیگر و به آشکال دیگر مدام تکرار می‌شود و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود.

در بررسی مارکسیستی ماشین امیدوارم این نکته روشن شده باشد که ماشین گناهکار نیست. علم و تکنولوژی بد نیست. بسیار بسیار سودمند است. با علم نباید و نمی‌توان مبارزه کرد. عقب ماندن در هر زمینه‌ای از جمله در زمینه علم و تکنولوژی به زبان جامعه ما و زمینه ساز اسارت ماست حتماً باید به ماشین و صنعت مسلح شویم و هرچه زودتر هم باید مسلح شویم، تمام معایبی که برای ماشین‌پرست‌ها و برشمرده‌اند مربوط به ماشین نیست به کاربرد سرمایه‌داری آن مربوط است.

آنچه نباید از کشورهای سرمایه‌داری وارد کرد، نظام سرمایه‌داری است و نه علم و پیشرفت. گفتنی است که درست همان کسانی که حرف‌های دانشمندان غربی را درباره مخالفت با ماشین و علم تکرار می‌کنند، همان‌ها تلاش در وارد کردن نظام اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری و ایدئولوژی و فرهنگ منحط سرمایه‌داری را به کشور ما دارند طبیعی است که به همراه آن کاربرد زبان بخش از تکنولوژی و ماشین هم خواهد آمد.

ماشین و سرمایه‌داری یکی نیستند. توأمان هم نیستند. می‌توان صنعتی شد و به سرعت هم صنعتی شد و از پیامدهای منفی ماشینیسیم که در کشورهای سرمایه‌داری شاهد آنیم مصون ماند. برای این کار باید راه ورود به سرمایه‌داری را بست و هرگز نباید فراموش کرد که درست همان کسانی که حرف‌های دروغین و دانشمندنمایان غربی را در نکوهش ماشین تکرار می‌کنند ستایشگر نظام سرمایه‌داری‌اند. خواست آن‌ها این است که از نظر رشد صنعتی و علمی عقب بمانیم اما از نظر تحمیل نظام سرمایه‌داری و انحطاط یافتگی آن به سرعت پیش برویم.

چیزی که در زمان شاه شاهد آن بودیم. شعار آن‌ها این است: علم و صنعت نه! سرمایه‌داری منحنی آری! شعار ما برعکس آن‌ها این است: علم و صنعت آری، انحطاط سرمایه‌داری نه!

۱. ج ۱، ص ۱۰۳.
۲. در دنباله بحث به موارد مهم دیگر از این مقوله خواهیم پرداخت.
۳. کاپیتال، ج ۱، ص ۱۴۳.
۴. همان، ج ۱، ص ۱۵۳.
۵. همان.
۶. همان، ص ۱۶۳.
۷. ص ۳۹۳.
۸. ص ۶۰۳.
۹. ص ۶۱۳.
۱۰. ص ۶۹۳.
۱۱. ص ۷۲۳.
۱۲. ص ۲۷۴.
۱۳. ص ۳۱۴.
۱۴. ص ۲۸.
۱۵. همان.
۱۶. همان، ج ۱، ص ۸۳۱.
۱۷. همان، صص ۳۸۹ و ۹۱۳.
۱۸. همان، ص ۱۹۴.
۱۹. همان، ص ۹۹۳.

۲۰. همان، ص ۳۰۴.
۲۱. همان، صص ۲۹۱-۹۲ ۲.
۲۲. بررسی اجمالی مبانی اقتصاد، ص ۷۲ ۳.
۲۳. ص ۰۰ ۴.
۲۴. همان، ص ۱۶ ۴.
۲۵. ص ۴۱ ۴.
۲۶. ص ۴۸ ۴.
۲۷. اطلاعات، ضمیمه اقتصادی، ۱۵ دی ۳۶۴ ۱.
۲۸. دین و ماشین، ص ۸.
۲۹. همان، ص ۱ ۲.
۳۰. همان، ص ۹ ۵.
۳۱. دین و ماشین، ص ۱.